



## بررسی گزارش محمد بن سعد از زندگی و قیام امام حسین (ع)

پدیدآورده (ها) : حسینی، سید عبد الله

تاریخ :: سخن تاریخ :: تابستان 1388 - شماره 5

از 33 تا 78

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/573502>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 19/04/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)

# بررسی گزارش محمد بن سعد از زندگی و قیام امام حسین علیه السلام

سید عبدالله حسینی\*

## چکیده

کتاب طبقات کبری از منابع مهم تاریخ اسلام و شرح حال صحابه و تابعین است؛ هم‌چنین از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین منابع درباره امام حسین علیه السلام و قیام عاشورا به‌شمار می‌آید. محمد بن سعد، نویسنده کتاب، گزارشی گزینشی و جهت‌دار از زندگی امام و وقایع قیام عاشورا ارائه می‌کند. لحن گزارش وی طوری است که هیچ اتهام و تقصیری را متوجه بنی‌امیه و یزید نمی‌کند و بر مقدر بودن قتل امام حسین علیه السلام تأکید دارد. ضمن این که لحن گزارش به نوعی، شتاب‌زدگی امام و نپذیرفتن نصیحت خیرخواهان را القا می‌کند. از این روی، گزارش او را می‌توان جانب‌داری از بنی‌امیه تلقی کرد. شاید به همین جهت، دسته‌ای از تاریخ‌نگاران و نویسندگان کتاب‌های رجالی اهل سنت به آن توجه داشته‌اند. به نظر می‌آید که گزارش ابن سعد، از قیام امام حسین علیه السلام، در نزد اهل سنت ذهنیت منفی ایجاد کرده است.

## واژگان کلیدی

محمد بن سعد، طبقات کبری، مقتل، قیام امام حسین علیه السلام، تحریف تاریخ.

\* دانش‌پژوه دکتری تفسیر و علوم قرآن، افغانستان

محمد بن منیع بن سعید، نویسنده کتاب معروف و مهم *طبقات کبری*، یکی از پایه‌گذاران شرح حال نویسی است. اطلاعات مختصری درباره زندگی او وجود دارد. او در سال ۱۶۸ قمری در بصره متولد شد و بعد به بغداد سفر کرد و در آنجا کاتب واقدی بود. به نام «کاتب الواقدی» شناخته می‌شود. بر اساس برخی از روایات، او از موالی حسین بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس بود.<sup>۱</sup> گفته شده اجدادش از موالی بنی هاشم به‌شمار می‌آمدند ولی او خود را از این پیمان رها کرده است.<sup>۲</sup>

به گفته برخی از رجال‌شناسان اهل سنت، او ثقه است ولی از ضعف مخصوصاً از واقدی، بسیار روایت می‌کند.<sup>۳</sup> برخی دیگر بر عکس او را توثیق کرده‌اند، بیشتر به این دلیل که از افراد ثقه روایت کرده است و او را بر استادش واقدی ترجیح داده‌اند.<sup>۴</sup> روایاتی در تضعیف او وجود دارد؛ از جمله، ابن معین او را کذاب دانسته است. خطیب بغدادی از ابن سعید دفاع کرده و گفته که شاید روایاتی که ابن معین آنها را کذب می‌داند، از واقدی استاد او باشد.<sup>۵</sup> ولی این توجیه منطقی به نظر نمی‌آید؛ چون ابن سعید که کاتب واقدی محسوب می‌شد، به‌خوبی بر احوال او آگاه بود؛ اگر روایاتی را از واقدی با سند ذکر کند، کسی نمی‌تواند بر ابن سعید اعتراض کند ولی اگر روایاتی را بدون سند و یا با حذف سند نقل نماید، هر چند از واقدی باشد، این نقل بدون سند و یا حذف سند، خود دلیل ضعف ابن سعید است. در این بررسی، نمونه‌های متعددی از روایات ضعیف را در گزارش ابن سعید نشان داده‌ایم که از روایات واقدی هم نیست. ابن سعید به عنوان کاتب واقدی، صاحب میراث علمی او شده و بخش عمده‌ای از اطلاعاتش از واقدی است. وی معاصر ابن حنبل و دارای روابط حسنه با او بود. نقل شده که احمد بن حنبل در هر جمعه، مردی را می‌فرستاد و دو جزء از احادیث واقدی را از ابن سعید می‌گرفت و بعد از مطالعه، آن را به ابن سعید باز می‌گرداند و دو جزء دیگر می‌برد.<sup>۶</sup> ابن سعید روز یکشنبه چهارم جمادی‌الآخر سال ۲۳۰ قمری در بغداد فوت نمود و در همان جا دفن شد.<sup>۷</sup>

۱. جمال‌الدین، مزی، *تهذیب الکمال*، ج ۲۵، ص ۲۵۸.

۲. احسان عباس، *مقدمه‌ای بر طبقات الکبری*، ج ۱، ص ۷.

۳. عثمان بن عبدالرحمن، *مقدمه ابن‌الصالح*، ص ۲۲۳.

۴. *مقدمه‌ای بر طبقات الکبری*، ج ۱، ص ۷.

۵. خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۲، ص ۳۶۹.

۶. مزی، همان.

۷. احسان عباس، همان، ج ۱، ص ۸.

ابن سعد در بصره به دنیا آمد ولی قسمتی از عمرش در بغداد بود. و با توجه به این که محدثان بغداد، عثمانی بوده‌اند، به نظر می‌آید که ابن سعد هم تفکر عثمانی داشته است. دفاع خطیب بغدادی از ابن سعد و نیز رابطه خوب وی با احمد بن حنبل، به این موضوع شهادت می‌دهد؛ چون ابن حنبل در نقل حدیث، از غیر هم‌فکرانش بسیار سخت‌گیرتر بود. می‌گویند که عبدالله پسر احمد، تا پدرش اجازه نمی‌داد، از کسی روایت نمی‌کرد و احمد بن حنبل هم جز به اهل سنت اجازه روایت نمی‌داد؛ حتی به کسانی که در ماجرای محنت (تفتیش عقاید محدثان و فقها و قضات و مؤذنان توسط معتزله و مأمون درباره دعوی خلق قرآن)، به خلق قرآن اعتراف کرده بودند، اجازه روایت نمی‌داد. تولد ابن سعد در بصره که به عثمانی معروف بود و نیز زندگی او در بغداد، عثمانی بودند او را تقویت می‌کند؛ چون محدثان بغداد، عثمانی بوده‌اند تا آنجا که حضرت علی علیه السلام را اصلاً خلیفه نمی‌دانسته‌اند.<sup>۱</sup> نگرش گزینشی ابن سعد به روایات مربوط به امام حسین علیه السلام و لحن

۱. طبق روایاتی که ابوبکر خلال، از شاگردان احمد بن حنبل، در کتاب السنه نقل کرد که در واقع بیان موضع‌گیری‌ها و فتوای کلامی احمد بن حنبل است، احمد بن حنبل حضرت علی علیه السلام را به دلیل اقامه حدود و تقسیم فی و رضایت اصحاب رسول الله، خلیفه خواند و این کار، با اعتراضاتی در بین محدثان مواجه شد. برخی به او گفتند که خلافت حضرت علی بدون مشورت بوده است (قبیل له: خلافة علی غیر مشورة ولا امر، قال: «لا تکلم فی هذا، علی یحج بالناس، ویقیم الحدود، ویقسم الفیء، لا یكون خلیفة و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله ینادونه یا امیر المؤمنین کتاب السنه، ابوبکر خلال، حدیث ۶۲۶). برخی اعتراض کردند که علی علیه السلام خون طلحه و زبیر را هدر کرده است (و ذکر عند احمد بن حنبل یوما ونحن عنده فقالوا: یا ابا عبدالله، ان ها هنا من یقول: من قال: ان علیا امام عدل فقد اهدر دم طلحة والزبیر. همان، حدیث ۶۴۵) در حدیثی دیگر آمده است که فردی به اسم عبدالحمید میمونی، از این که احمد بن حنبل حضرت علی را از خلفا شمرده، تعجب کرده بود. (و آخرین عبدالمملک بن عبدالحمید المیمونی، أنه قال لأبی عبدالله: فإنا وبعض إخوتی هو ذا نعجب فی إدخالک علیا فی الخلافة، قال لی: فأیش أصنع وأیش أقول یقول علی رحمه الله: أنا امیر المؤمنین، ویقال له: یا امیر المؤمنین، ویحج بالناس، والموسم، وتلك الأحکام، والصلاة بالناس، وما قطع، وما قتل، یترک؟ قلت: فما تصنع وما تقول فی قتال طلحة والزبیر رحمهما الله ایاه، وتلك الدماء؟ قال: ما لنا نحن و ما لطلحة والزبیر و ذکر ذا، ثم أعاد علی غیر مرة: ما لنا نحن و ما لقتال هؤلاء، وما كان من تلك الدماء...) همان حدیث ۶۴۷ احادیث متعدد دیگری نیز در این کتاب نقل شده است که احمد بن حنبل علی را از خلفا شمرده است ولی او را بعد از عثمان یا دیگر صحابه مساوی دانسته و بر کسی برتر ندانسته است ابوبکرین خلافت روایتی نقل می‌کند که، پسر احمد ابن حنبل و چند نفر از احمد بن حنبل شنیدند که ابن حنبل ابوبکر و عمر و عثمان را بر دیگر صحابه تفضیل می‌داد، و علی را هم خلیفه می‌دانست بدون این که بر دیگر صحابه تفضیل بدهد. (کلهم سمع احمد بن حنبل یقول: «ابو بکر و عمر و عثمان فی التفضیل، و ابوبکر و عمر و عثمان و علی فی الخلافة» همان حدیث ۶۱۹ در ادامه روایت و روایات ۶۲۱ و ۶۲۲ استدلال احمد را نقل می‌کند چرا علی خلیفه می‌دانسته است. ابن خلال در ادامه روایات متعددی نقل می‌کند که ابن حنبل، اوزاعی، سفیان، سلیمان بن حرب، و بشر بن حارث، فقط ابوبکر و عمر و عثمان را تفضیل می‌داد، البته بر تفضیل علی بعد از عثمان بر دیگر صحابه اشکال نمی‌گرفتند. در روایت ۶۱۷ از حامد بن یحیی بلخی نقل می‌کند که احمد بن حنبل علی را بعد از عثمان بر دیگر صحابه ترجیح می‌داد، ولی ابوبکر الخلال می‌گوید: مذهب احمد بن حنبل رحمه الله تفضیل ابوبکر و عمر و عثمان بر دیگر صحابه است که



جانب دارنه گزارش از یزید و بنی امیه، این حدس را تقویت می کند. نکته خاصی که در گزارش ابن سعد، ثابت می کند که او تفکر عثمانی داشته، موضع و تعبیر او درباره زیاد است. او به صراحت، تعبیر زیاد بن ابی سفیان دارد.<sup>۱</sup> در حالی که طبق حدیث صریح نبوی «الولد للفراش و للعاهر الحجر»<sup>۲</sup> باید او زیاد بن عبید خوانده شود؛ زیرا وقتی مادرش باردار بود و او را به دنیا آورد، زن عبید بود و تا سال ۴۱ که زیاد بیش از پنجاه سال داشت، زیاد بن عبید خوانده می شد، تا این که معاویه شاهدانی آورد که گواهی دادند در زمان جاهلیت، ابوسفیان با مادر زیاد زنا کرده و زیاد محصول آن زنا بوده و بر اساس آن، معاویه او را برادر خود خواند و به امارت بصره منصوب کرد. این مسأله استلحاق زیاد به ابوسفیان، معروف است و از مهم ترین بدعت های معاویه به شمار می آید.<sup>۳</sup> تاریخ نگاران و اهل ادب، معمولاً یا تعبیر زیاد بن عبید دارند<sup>۴</sup> یا تعبیر زیاد بن ابیه<sup>۵</sup> یا تعبیر زیاد خالی بدون این که از پدرش نامی ببرند.<sup>۶</sup> ولی ابن سعد تعبیر زیاد بن ابی سفیان دارد که نشان می دهد استلحاق

مشهور است ولی مروزی و غیره گفته اند که احمد بن حنبل به عاصم و ابی عبید گفت: سخن شما را در چهارمین بودن علی رد نمی کنم «لست أدفع قولکم فی الترییع بعلی» ابکر خلال در پایان می گوید: «والذی نذهب إليه من قول ابی عبدالله رضی الله عنه انه: من قال: ابوبکر و عمر و عثمان فقد اصاب، وهو الذی العمل علیه فی روایة الأحادیث والاتباع لها، ومن قال: أبو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم فصحیح جید لا بأس به» در عین حال احمد ابن حنبل یزید را لعن نکرده است و او را مومن شمرده است و به دو حدیث نبوی «لعن المؤمن کتله»، «خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم» استناد کرده و گفته است که یزید هم در خیر القرون داخل است و هر که او را لعن یا سب کند او را رحمت برای یزید قرار بده و من خودداری از لعن یزید را دوست دارم. همان حدیث ۸۴۹ - (اخبرنی احمد بن محمد بن مطر و زکریا بن یحیی، أن أباً طالب حدثهم قال: سألت أبا عبد الله: من قال: لعن الله یزید بن معاویة؟ قال: لا أتکلم فی هذا «قلت: ما تقول؟ فإن الذی تکلم به رجل لا بأس به، وأنا صائر إلی قولک. قال أبو عبدالله: قال النبی صلی الله علیه وسلم: لعن المؤمن کتله و قال: خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم وقد صار یزید فیهم، وقال: من لعنته أو سبته فاجعلها له رحمة، فأری الإمساک أحب لی.) افزون بر این بسیار نزدیک احمد بن حنبل با متوکل و عدم موضع گیری احمد حنبل در ماجرای تخریب قبر امام حسین علیه السلام توسط متوکل هم، نشان می دهد که احمد بن حنبل و محدثان بغدادی شدیداً عثمانی بوده اند.

۱. وكان النعمان بن بشیر الأنصاری علی الکوفة فی آخر خلافة معاویة فهلک وهو علیها، فخاف یزید أن لا یقدم النعمان علی الحسین، فکتب إلی عبید الله بن زیاد بن أبی سفیان! ترجمه الامام الحسین علیه السلام من طبقات ابن سعد، ص ۶۵

۲. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۹۱.

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۸.

۴. «یزید بن عبیدو هو الذی ادعاه معاویة، و يعرف بزید بن أبی سفیان.» ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۹، ص ۱۶۲.

۵. «إنما استنّ ذلک زیاد بن أبیه»، (ابن عبد ربه، العقد الفريد، ج ۱، ص ۱۷. ذکر عمال زیاد بن ابیه).

۶. خطبه زیاد بالبصرة. و هی التي تدعی البتراء، جاحظ، البیان و التبيين، ج ۲، ص ۴۰، اول من جمع العراقین الأوائل، ص ۲۹۶، خطبة زیاد البتراء، ابن قتیبه، عیون الأخبار، ج ۲، ص ۲۶۳، خبره مع زیاد فی سبب وضع النجو، ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۱۲، ص ۴۸۲.

زیاد به ابی سفیان توسط معاویه را پذیرفته است. به علاوه، توضیحی که درباره روایت فرزوق آورده و با نقل روایتی، او را شاعر ملعون خوانده،<sup>۱</sup> نیز موضع فکری و سیاسی غلیظ عثمانی ابن سعد را نشان می‌دهد.

از رجال‌شناسان شیعی، ابن ندیم هم او را ثقه و مستورالمذهب معرف کرده است. برخی از سخن ابن ندیم، تشیع و عدالت او را استظهار کرده‌اند. شیخ محمدتقی تستری به شدت این مطلب را رد می‌کند و ابن سعد را ناصبی عنید می‌داند و می‌گوید: «او خبر دستور پیامبر به بستن همه درها به مسجد به جز در خانه علی علیه السلام را تغییر داده و به جای خانه علی علیه السلام خانه ابوبکر آورده است.» این خبر به تصریح ابن ابی‌الحدید، از جعلیات بکریره است. همچنین روایت اجماعی که پیامبر در غزوه تبوک امام علی علیه السلام را در مدینه خلیفه خود قرار داد، تغییر داده و از استخلاف محمد بن مسلم یاد می‌کند و می‌گوید:

استخلاف محمد بن مسلم در نزد من، ثابت‌تر از استخلاف کس دیگر است. هدف او از این کار، مخفی کردن سخن معروف پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام است که فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی».<sup>۲</sup>

به نظر می‌رسد ابن سعد، تمام همتش را در تدوین کتاب طبقات کبری به کار گرفت؛ چون جز دو کتاب دیگر، یکی طبقات صغیر که گزیده طبقات کبری بوده و اخبارالنبی، کتاب دیگری برای او یاد نشده است.<sup>۳</sup>

### طبقات الکبری

کتاب طبقات کبری، از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین منابع رجالی و تاریخی و مرجع مهم در شرح رجال و تاریخ است. ابن سعد در این کتاب، تاریخ را در ضمن شرح حال افراد بیان می‌کند و با شروع از پیامبر و صحابه و تابعین پی می‌گیرد. هم‌چنان که از نام کتاب پیداست، ابن سعد شرح حال افراد را بر حسب طبقه آنها مرتب کرده و این ترتیب برگرفته از دیوان عمر است - هر چند عین آن نیست - که مردم را بر حسب شرف و سابقه در اسلام، طبقه‌بندی کرد و برای هر طبقه، سهمی ویژه از بیت‌المال قرار داد. وی به ترتیب به مهاجران بدری، انصار بدری، که به حبشه مهاجرت کردند، کسانی که در جنگ احد شرکت داشتند و بعد کسانی که قبل از فتح مکه مسلمان شدند، به ترتیب مکانی می‌پردازد

۱. ابن سعد، همان، ص ۶۳ برای شرح این مطلب نک: به همین مقاله.

۲. نک: قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۸۵.

۳. احسان عباس، همان، ج ۱، ص ۶.

و از افرادی از صحابه که در شهرها ساکن بودند، نام می‌برد. هر طبقه در تقسیم ابن‌سعد، حدود بیست سال را دربر می‌گیرد. روش ابن‌سعد در کتاب‌های بعد از او بسیار تأثیر گذاشت. کتاب *طبقات کبری*، منبع اصلی برای ابن‌عساکر در کتاب *تاریخ دمشق*، برای ذهبی در *تاریخ الاسلام* و ابن‌حجر در *تجرید أسماء الصحابه*، *سیر أعلام النبلاء*، *الإصابة*، و *تهذیب التهذیب* بوده است.<sup>۱</sup>

شرح حال امام حسین علیه السلام در جزء هشتم کتاب *طبقات الکبری* گنجانده شده، ولی در چاپ‌های کتاب، این قسمت موجود نیست؛ اما ابن‌عساکر متن کامل گزارش ابن‌سعد را در بخش «ترجمة الحسين علیه السلام» *تاریخ دمشق* نقل می‌کند. هم‌چنین ابن‌کثیر در *البدایة و النهایة*، ابن‌حجر در کتاب *الاصابه ذهبی* در *سیر اعلام النبلاء* و مزی در *تهذیب الکمال*، قسمت عمده و اصلی گزارش ابن‌سعد را نقل کرده‌اند. به گفته کتاب‌شناس مشهور، مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی، نخستین بار شرق‌شناسان هلندی، کتاب *طبقات الکبری* را در سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۷ در لیدن در هشت جلد چاپ کردند. بعدها افست این چاپ در تهران و بیروت و قاهره چاپ شد. ولی نسخه‌هایی که شرق‌شناسان به آن دست یافته بودند - هم در قسمت صحابه (از جمله زندگی امام حسن و امام حسین علیه السلام) و هم در قسمت تابعین - ناقص بود. استاد زیاد محمد منصور، بخش تابعان اهل مدینه را در سال ۱۴۰۳ هجری / ۱۸۸۳ میلادی در بیروت چاپ کرد و مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی در سفری که در سال ۱۳۹۷ به ترکیه داشت در کتاب‌خانه سلطان احمد سوم در استانبول، به نسخه‌های خطی کتاب *طبقات الکبری* از قرن هفتم دست یافت. بر اساس این نسخه، طبقه پنجم از اصحاب، یعنی کسانی که در هنگام رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خردسال بوده‌اند، از اواسط جزء هفتم و با ترجمه عبدالله و عبیدالله بن عباس شروع می‌شود و در اول جزء هشتم، ترجمه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام قرار دارد. مرحوم طباطبایی ترجمه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را بر اساس این نسخه در سال ۱۴۰۷ قمری، به صورت مستقل چاپ کرده است.<sup>۲</sup> بررسی حاضر، بر اساس همین متن انجام شده که به صورت مستقل چاپ گشته است.

۱. همان، ج ۱، ص ۱۶.

۲. مقدمه مرحوم استاد سید عبدالعزیز طباطبایی بر *ترجمة الامام الحسين علیه السلام*، از *طبقات ابن‌سعد*، ص ۷.

## مروری بر روایات ابن‌سعد درباره امام حسین علیه السلام

اطلاعاتی که ابن‌سعد درباره امام حسین علیه السلام آورده، دو دسته است: دسته اول مطالبی به‌شمار می‌آید که به‌صورت روایت، غالباً با سند درباره فضایل و زندگی امام حسین علیه السلام جمع‌آوری کرده است. وی در آغاز به معرفی مختصر امام حسین علیه السلام و فرزندان ایشان می‌پردازد. و بعد ۱۳۷ روایت درباره آن حضرت از زمان تولد تا حوادث بعد از شهادت، نقل می‌کند. در خلال این روایات، گزارش حوادث حرکت امام از مدینه تا شهادتش را هم می‌آورد و آن را «مقتل» می‌نامد.

ابن‌سعد در آغاز، هفت روایت درباره دوران شیرخوارگی<sup>۱</sup> و هیجده روایت درباره دوران کودکی امام نقل می‌کند که سخنان رسول‌الله صلی الله علیه و آله درباره حسنین علیهما السلام، اظهار محبت رسول‌الله صلی الله علیه و آله به آن دو، داستان کسا، داستان مباحله و تعویذ برای آن دو را دربر می‌گیرد.<sup>۲</sup> چهار روایت به حوادث دوران عمر می‌پردازد که سه روایت درباره عطای عمر به حسنین است که به اندازه اهل بدر برای آنان مقرر کرد و روایت چهارم درباره اعتراض امام حسین علیه السلام به عمر است که روزی به او فرمود: «از منبر پدرم بیا پایین»!<sup>۳</sup>

وی هفت روایت دیگر در بیان احترام اصحاب پیامبر به امام حسین علیه السلام می‌آورد.<sup>۴</sup> روایتی درباره سؤال امام از فردی عراقی از وضع جوانان عرب و موالی عراق و افسوس بر وضعیت اخلاقی آنان است.<sup>۵</sup> سه روایت به‌این اشاره دارد که امام، نماز را پشت سر مروان به جماعت می‌خواند. روایتی از امام باقر علیه السلام آورده که این کار، از روی تقیه نبوده و نماز پشت سر بنی‌امیه جایز است.<sup>۶</sup> همچنین روایتی در کیفیت قنوت امام و روایتی درباره روزه امام در روز عرفه؛<sup>۷</sup> روایتی از حضرت علی علیه السلام که «حسین شبیه‌ترین خاندانم به من است»؛<sup>۸</sup> روایتی درباره رفتار کریمانه امام با فقیران و قبول دعوت آنان و هم‌غذا شدن با آنان و دعوت آنان به خانه‌اش و این سخنش که «ان الله لا یحب المتکبرین»؛<sup>۹</sup> روایتی درباره

۱. طبقات، ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۸-۱۹.

۲. همان، ص ۲۲ - ۳۰.

۳. همان، ص ۳۰ - ۳۱.

۴. همان، ص ۳۱-۳۵.

۵. همان، ص ۳۶.

۶. همان، ص ۳۷.

۷. همان، ص ۳۸.

۸. همان.

۹. همان، ص ۳۹.



توصیف حلقه مذاکره ایشان از زبان معاویه<sup>۱</sup>؛ دو روایت در مخالفت حضرت با ازدواج ام‌کلثوم با سعید بن عاص<sup>۲</sup> و دختر عبدالله بن جعفر با یزید<sup>۳</sup>؛ یک روایت درباره این که انگشتر را در دست چپ می‌کرد؛ روایتی درباره این که موی سرش از زیر عمامه‌اش بیرون زده بود<sup>۴</sup>؛ هیچ‌کدام روایت درباره این که آن حضرت، لباس از خز داشته و ریش خود را با وسمه خضاب می‌کرده‌اند!<sup>۵</sup>

ابن‌سعد چهارده روایت درباره آگاهی دیگران و اخبار از کشتن شدن امام نقل می‌کند. از این چهارده روایت، چهار روایات از ام‌سلمه<sup>۶</sup> و دو روایت از عایشه<sup>۷</sup> است که جبرئیل از کشته شدن امام حسین علیه السلام در عراق به پیامبر خبر داد و تربت سرخی از خاک کربلا را هم به رسول الله صلی الله علیه و آله داد و پیامبر در حالی که آن تربت را در دستش می‌گرداند، اشک می‌ریخت. خواب نیم‌روز ابن‌عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله را غم‌گین و خاک‌آلود دید که در دستش شیشه‌ای از خون بود؛ وقتی از سبب آن پرسید، جواب شنید که این خون حسین علیه السلام است. چهار روایت از حضرت علی علیه السلام<sup>۸</sup>؛ دو روایت از کعب‌الاجبار و عربان بن‌هیثم و روایتی از خود امام حسین علیه السلام است که فرمود: «والله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقه من جوفی! فإذا فعلوا سلط الله علیهم من یدلهم حتی یكونوا اذل من فرم الأمه»<sup>۹</sup>.

ابن‌سعد پس از آن به گزارش قیام و شهادت امام می‌پردازد و آن را «مقتل‌الحسین» می‌نامد. این قسمت بر خلاف ۱۳۷ روایت، در قالب گزارش است نه روایت؛ یعنی ابن‌سعد راوی و نقال سخن دیگران نیست، بلکه خود از مجموع همه سخنان راویان، گزارش فراهم کرده، و آن را مقتل نامیده است. ولی هفت‌بار گزارش را قطع می‌کند و یک یا چند روایت را متناسب با موضوع می‌آورد و بعد از نقل آن، دوباره با عبارت «رجع الحدیث الی الاول»، به ادامه مقتل می‌پردازد. در مجموع، ۴۷ روایت در هفت مرحله در خلال مقتل خود نقل می‌کند: یک روایت درباره ملاقات امام با معاویه در مکه؛<sup>۱۰</sup> چهار

۱. همان.
۲. همان، ص ۴۱.
۳. همان، ص ۳۹.
۴. همان، ص ۴۰.
۵. همان، ص ۴۱ و ۴۲.
۶. همان، ص ۴۴.
۷. همان، ص ۴۶.
۸. همان، ص ۴۸-۵۰.
۹. همان، ص ۸۰.
۱۰. همان، ص ۵۵.

روایت درباره دیدار فرزندق با امام در هنگام خروج از مکه؛<sup>۱</sup> دو روایت درباره دیدار بحیربن بشیر اسدی در ثعلبه با امام و یک فرد بی نام دیگر؛<sup>۲</sup> دو روایت درباره دو نفر از یاران امام در شب عاشورا؛<sup>۳</sup> روایتی درباره سخنان انس بن مالک با ابن زیاد، هنگامی که با چوب به دندان حضرت می‌زد. روایتی از زر بن حبیش از قراء معروف که «سر امام، اولین سری بود که با چوب زده شد»؛ روایتی از عبدالرحمان سلمی، از قراء معروف که «در اسلام سر حسین، اولین سری بود که حمل شد»؛ و روایتی از عامر که «سر حسین را بعد از قتل دیدم که رنگ پیری از رنگ سیاه (خضاب) بیرون زده بود» و روایتی که یزید وقتی با چوب به دندان امام می‌زد می‌گفت: «گمان نمی‌کردم که ابا عبدالله به این سن رسیده باشد».<sup>۴</sup>

وی هم‌چنین سه روایت درباره نحوه آگاه‌شدن ابن عباس و محمد حنفیه و ابن زبیر در مکه از شهادت امام و اظهار تعزیت به آن دو؛<sup>۵</sup> روایتی از شهر بن حوشب از واکنش ام سلمه بعد از شنیدن شهادت امام که عاملان آن را نفرین کرد و خود غش نمود؛<sup>۶</sup> سه روایت درباره واکنش ربیع بن خثیم، عابد معروف آن زمان (خواجه ربیع) بعد از شنیدن شهادت امام؛ سخنی از محمد حنفیه که هر وقت از حسین علیه السلام یاد می‌شد، می‌گفت: «شانزده جوان را کشتند که همه فرزندان فاطمه بودند». سخن رأس الجالوت (عالم یهودی) که «بین من و داوود هفتاد پشت است و یهود مرا به سب داوود تعظیم می‌کنند. و بین او و پیامبر شما، یک نسل بیش نبود که شما او را کشتید»؛<sup>۷</sup> دو روایت درباره تنفر مردم از عمر بن سعد و پشیمانی او؛ دو روایت درباره شرمساری و پشیمانی شمر؛ روایتی درباره سرزنش عبیدالله بن زیاد از طرف مادرش مرجانه؛ روایتی درباره حسرت بشر بن غالب از این که امام حسین علیه السلام را یاری نکرد.<sup>۸</sup> روایتی از امام سجاد علیه السلام که «وقتی از کوفه ما را به سوی شام می‌بردند، کوچه‌های کوفه مملو از جمعیت بود که گریه می‌کردند چنان که تمام شب گذشت، نتوانستند ما را عبور دهند. گفتیم: اینان ما را کشته‌اند و حالا بر ما گریه می‌کنند».<sup>۹</sup>

۱. همان، ص ۶۲
۲. همان، ص ۶۴
۳. همان، ص ۷۱
۴. همان، ص ۸۰
۵. همان، ص ۸۵
۶. همان، ص ۸۷
۷. همان، ص ۸۸
۸. همان.
۹. همان، ص ۸۹

روایتی دیگر که ام سلمه مردم عراق را لعنت کرد؛ دو روایت در این که عمر بن سعد، اولین مهاجم به امام حسین علیه السلام بود که چیزی نگذشت که سر خود و پسرش جدا شد؛<sup>۱</sup> دو روایت درباره بلاهایی که برخی از شرکت کنندگان در قتل امام به آن گرفتار شدند و یازده روایت درباره حوادث غیرعادی که بعد از شهادت ایشان رخ داد، نقل کرده است.<sup>۲</sup>

### گزینش‌ها و جهت‌گیرهای ابن‌سعد در نقل روایات

بررسی روایات ابن‌سعد درباره امام حسین علیه السلام، نشان می‌دهد که او علاوه بر این که روایات را گزینش کرده، جهت‌گیری خاصی هم داشته و به برخی از موضوعات توجه ویژه کرده است؛ از جمله:

۱. محبت ویژه رسول الله صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام؛
  ۲. توجه و تکریم عمر نسبت به امام حسین علیه السلام و احترام صحابه از ایشان؛
  ۳. خبر دادن جبرئیل از کشته شدن آن حضرت؛
  ۴. نماز بدون تقیه ایشان پشت سر افراد فاسقی مثل مروان؛
  ۵. لباس خز و و رنگ موی سر و محاسن امام؛
  ۶. بازتاب شهادت ایشان در بین بزرگان مسلمانان آن دوره؛
  ۷. حوادث غیرعادی بعد از شهادت ایشان.
- ابن‌سعد درباره موضوع کم‌اهمیتی مثل لباس خز و یا وسه کردن آن حضرت، هیچ‌ده روایت نقل کرده ولی برخی از محورهای مربوط به زندگی امام حسین علیه السلام را کاملاً مسکوت گذاشته است. روایات متعددی مربوط به نام‌گذاری،<sup>۳</sup> نزول سوره انسان درباره ایشان، پدر، مادر و برادرش،<sup>۴</sup> بیعت حسنین با رسول الله صلی الله علیه و آله در کودکی،<sup>۵</sup> ویژگی‌های شخصیتی امام که او را شدیداً غیرت‌مند گفته‌اند،<sup>۶</sup> در منابع دیگر نقل شده، ولی ابن‌سعد هیچ روایتی در این محورها نیاورده است. همچنین از زمان خلافت عمر تا بعد از شهادت

۱. همان.

۲. همان، ص ۹۰ و ۹۱.

۳. ابن‌عساکر، ترجمه الامام الحسن علیه السلام، ص ۱۷.

۴. امین‌الاسلام، طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۱۱.

۵. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱. ترجمه الامام الحسن علیه السلام، تاریخ دمشق، ص ۶۷.

۶. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۲۹۳.

امام حسن علیه السلام یعنی نزدیک به سه دهه حساس تاریخ اسلام، هیچ روایتی درباره ایشان نقل نکرده است. در حالی که روایاتی درباره شرکت ایشان در وداع با ابودر،<sup>۱</sup> حضورش با تعدادی از فرزندان صحابه به دستور پدرانشان در کنار عثمان برای دفاع از او،<sup>۲</sup> نقش ایشان در دوران خلافت حضرت علی علیه السلام که در جنگ جمل فرماندهی جناح چپ سپاه امیرالمؤمنین بود،<sup>۳</sup> حضورش در جنگ صفین و روایاتی که حضرت علی علیه السلام می‌کوشید از آسیب رسیدن به حسنین در جنگ‌ها جلوگیری شود تا نسل رسول الله صلی الله علیه و آله منقرض نگردد<sup>۴</sup> مشورت امام حسن علیه السلام با ایشان و عبدالله بن جعفر طیار درباره صلح با معاویه،<sup>۵</sup> مخالفت با پیشنهاد برخی از شیعیان که از ایشان خواستند که صلح را بشکنند و به جنگ با معاویه پردازد که امام حسین علیه السلام نپذیرفت و فرمود: «ما تعهد کرده‌ایم و راهی برای شکستن آن نیست»،<sup>۶</sup> همچنین سفارش امام به تعدادی از شیعیان که یک سال بعد از صلح به مدینه آمدند و خواستار نبرد با معاویه شدند و امام فرمود: «تا معاویه زنده است، در خانه‌هایتان بنشینید»،<sup>۷</sup> وقایعی که زمان امام حسن علیه السلام بین ایشان و بنی‌امیه صورت گرفت،<sup>۸</sup> توجه آن حضرت به بازماندگان شهدای جمل و صفین،<sup>۹</sup> موضع‌گیری‌ها و فعالیت‌های ایشان در دوره معاویه؛ مثل خطبه امام در منی<sup>۱۰</sup> و نیز نکوهش عالمان امت که امر به معروف را فراموش کرده‌اند.<sup>۱۱</sup> گفت‌گویی ایشان با نافع بن ازرق خارجی<sup>۱۲</sup> و سؤالات فقهی و تفسیری که مردم از ایشان پرسیده‌اند.<sup>۱۳</sup> اشعار و مواعظ ایشان<sup>۱۴</sup> محورهای مهمی به شمار می‌آید که ابن‌سعد به آنها توجه نکرده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱. همان، ج ۲، ص ۱۷۲.
۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۴۱۶.
۳. مفید، الجمل، ص ۱۳۱.
۴. ابن مزاحم، منقری، وقعة صفین، ص ۱۱۲.
۵. ابن عساکر، همان، ص ۱۷۸.
۶. دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۲۱.
۷. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۵۰. دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۲۲.
۸. ابن عساکر، همان، ص ۲۱۶، بلاذری، همان، ص ۶۶.
۹. ابن قتیبه، عیون الاخبار، ج ۳، ص ۴۰.
۱۰. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۲۷.
۱۱. ابن شعبه الحزنی، تحف العقول، ص ۲۳۷.
۱۲. مجلسی، همان، ج ۴، ص ۲۹۷، ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۳.
۱۳. ابن شعبه، همان، ص ۲۳۷ - ۲۳۹.
۱۴. ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين من تاریخ دمشق، ص ۲۳۳.

## دیدار فرزددق

یکی از نکات مهم در گزارش ابن سعد، روایاتی است که درباره ملاقات فرزددق با امام حسین علیه السلام دارد. ابن سعد بعد از گزارش خروج امام از مکه، گزارش خود را قطع می‌کند و شش روایت با سند می‌آورد که چهار روایت درباره ملاقات فرزددق با امام و دو روایت درباره گفت‌گویی دو نفر دیگر در ثعلبیه<sup>۱</sup> و یک عرب بیابانی دیگر با امام است. ملاقات فرزددق از این جهت اهمیت دارد که هم بیان‌گر تصورات مردم درباره عاقبت کار امام حسین علیه السلام است و هم به‌طور غیرمستقیم، جهت فکری ابن سعد را نشان می‌دهد. مضمون روایت اول این است که فرزددق امام را در صفاح<sup>۲</sup> می‌بیند که به سوی عراق در حرکت است و اوضاع عراق را می‌پرسد. فرزددق می‌گوید: «تو محبوب‌ترین نزد مردم هستی؛ قضای الهی از آسمان می‌آید و شمشیرها هم با بنی‌امیه است.» پس از آن فرزددق در منی، نظر عبدالله بن عمرو بن عاص را درباره حرکت امام می‌پرسد. او می‌گوید: «اما این را بدان که شمشیر در او کارگر نیست.» ابن سعد بعد از نقل روایت از فردی به نام سفیان، نقل می‌کند که فرزددق معنای سخن عبدالله را نفهمید؛ معنای سخن او این است که با قضای الهی درباره حسین، سلاح و قتل برای او ضروری ندارد. (لا یحیک فیہ السلاح ولا یضره القتل، مع ما قد سبق له)<sup>۳</sup> معنای توضیح ابن سعد این است که فرزددق از سخن عبدالله، این را فهمیده بود که سلاح به امام آسیبی نمی‌زند؛ یعنی امام حسین علیه السلام پیروز می‌شود. ولی ابن سعد به این نکته توجه داده که مقصود عبدالله، مقدر بودن قتل امام حسین علیه السلام بوده است. این نکته به خوبی نشان می‌دهد که ابن سعد به جد باور داشته که قتل امام در عاشورا، یک قضای حتمی الهی بوده است. وی روایاتی هم در این باره نقل کرده که برخی از آنها را بررسی و نقد خواهیم کرد.

در روایت دوم آمده که عبدالله در جواب فرزددق می‌گوید: «تصور می‌کنم که با او (حسین) خارج شوی؛ اگر دنیا را می‌خواهی به آن خواهی رسید و اگر آخرت را بخواهی هم به آن خواهی رسید. فرزددق به سوی آن حضرت حرکت می‌کند و در مسیر راه، خبر کشته شدن امام به او می‌رسد.

۱. از منزل گاه‌های بین کوفه و مکه که تا آن‌جا دو سوم مسیر راه است. معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۸.

۲. منطقه‌ای در اطراف مکه بعد از کوه‌های حنین، همان، ج ۳، ص ۴۱۱.

۳. ابن سعد، همان، ص ۶۳.

در روایت سوم، جواب عبدالله به فرزدق این است: «اگر چنین کنی، ثواب و ذخیره‌های خواهی داشت.» فرزدق از آن ثواب بدون دنیا برداشت می‌کند.  
در روایت دوم و سوم بین فرزدق و عبدالله، گفت‌گویی تندی نقل شده که به دشنام هم‌دیگر می‌انجامد.

در روایت چهارم، ابن‌سعد از اسماعیل بن‌یسار نقل می‌کند که فرزدق امام را در صفاح دیدار کرد و بر او سلام نمود. آن حضرت به او چهارصد دینار عطا فرمود. به امام عرض کردند: «یا ابا عبدالله! شاعر بیهوده‌گویی را بخشش می‌دهی؟» فرمود: «بهترین مال آن است که با آن آبرویت را حفظ کنی. فرزدق شاعری است که ایمان ندارد.» گروهی به اسماعیل (راوی این روایت) گفتند: «از فرزدق انتظار نمی‌رفت که درباره حسین با آن جای‌گاه و آن پدر و مادری که دارد، سخن بدی بگوید.» اسماعیل گفت: «ساکت باشید! او شاعر ملعونی بود که اگر درباره پدر و مادرش نمی‌گفت، درباره خودش می‌گفت.<sup>۱</sup>

دو نکته در این جا شایسته توجه است: اول این که ابن‌سعد باور دارد و یا می‌کوشد که ثابت کند، قتل امام حسین علیه السلام مقدر الهی بوده و لذا در تفسیر سخن عبدالله بن‌عمر و از فردی به نام سفیان، تفسیر جدیدی می‌آورد که بیان‌گر مقدر بودن قتل امام حسین علیه السلام است. ولی روایت دوم نشان می‌دهد که مقصود عبدالله، مقدر بودن قتل نبوده، بلکه پیروزی او منظورش بوده است.

نکته دوم این که روایت چهارم، آشکارا در جهت خراب کردن شخصیت فرزدق است. ابن‌سعد و راوی این روایت، مطلبی را نقل می‌کنند، که مردم آن عصر، چنین کاری را از فرزدق بعید می‌دانسته‌اند، ولی راوی با ملعون خواندن فرزدق، چنین کاری را از او کاملاً قابل پیش‌بینی می‌دانند. این روایت چندان ربطی به قیام امام ندارد و در واقع روایتی مربوط به فرزدق است و اگر صحیح باشد، در این سفر نبوده و پیش از آن بوده است؛ ولی چرا ابن‌سعد این روایت را نقل می‌کند؟ جز خراب کردن شخصیت فرزدق، هیچ توجیهی برای این روایت نمی‌توان پیدا کرد.

دیدار فرزدق با امام در منابع مختلف با تفاوت‌هایی نقل شده است. تاریخ طبری دو روایت آورده: یکی به روایت ابومخنف و دیگری به روایت هشام. طبق روایت ابومخنف، امام حسین علیه السلام بعد از سخن فرزدق که «قضا از آسمان می‌آید» می‌فرماید: «راست گفתי! همه کارها در دست خداست؛ او هر چه بخواهد می‌کند و پروردگار ما هر روز در کار همان روز است» (وکل یوم ربنا فی شأن) اگر قضا به آن چه ما دوست داریم نازل شد، خدای را

۱. همان.

سپاس می‌کنیم و او بر ادای شکرش، یاری‌گر ماست و اگر قضای خدا، مانع آرزوی ما شد، آن که نیتش حق و سیره‌اش تقواست، سرکشی [خدای] نکرده است.<sup>۱</sup>

در روایت هشام که عوانه بن حکم از لبطه پسر فرزددق نقل می‌کند، در آغاز فرزددق از امام پرسید که چه چیز او را واداشته که با شتاب از حج بیرون شود. امام در جواب می‌فرماید:

لو لم أعجل لآخذت؛

اگر بیرون نمی‌شدم، گرفتار می‌گشتم.

سپس امام از او، احوال مردم عراق را می‌پرسد. فرزددق در این روایت می‌گوید که بعد از سخن عبدالله بن عمرو، تصمیم گرفتم که به امام حسین علیه السلام ملحق شوم؛ ولی سخن امام به یادم آمد و بعد به سرنوشت انبیا و کشته شدن آنها فکر کردم. این فکر مرا از ملحق شدن به آن حضرت بازداشت و با اهلهم به عسفان رفتم و در آن جا بودم تا این که قافله‌ای از کوفه غله آورد. وقتی از حضور قافله خبردار شدم، به سرعت خود را به آن رساندم و فریاد کردم: «با حسین چه کردند؟» گفتند: «حسین کشته شد!» برگشتم و پیش خود، عبدالله بن عمرو را لعنت می‌کردم. مردم این سخن را می‌گفتند و هر روز و شب منتظر آن بودند و عبدالله بن عمرو می‌گفت: «درختی، نخلی و کودکی به بلوغ نخواهد رسید تا این که این کار اتفاق بیفتد.»<sup>۲</sup> محمد مهدی شمس‌الدین می‌گوید: «احتمالاً در این وقت در بین مردم و حتی در بین خواص مردم، اعتقاد به این که خلافت به علویین می‌رسد، وجود داشته است.» وی سخن عبدالله بن عمرو به فرزددق را شاهد این گمان می‌داند.<sup>۳</sup>

ابن عساکر نیز چند روایت آورده که تاریخ دقیق این ملاقات‌ها را روشن می‌کند. بر اساس این روایات که از ابان بن تغلب، محدث معروف شیعه و سفیان بن عیینه از لبطه پسر فرزددق نقل شده، دیدار فرزددق با امام حسین علیه السلام در صفاح که بین مکه و کوه‌های حنین و داخل حرم است، واقع شد و دیدار فرزددق با عبدالله بن عمرو هم بعد از مراسم حج بود. در روایت سفیان بن عیینه آمده که بعد از «یوم‌الصدر» یعنی روز چهاردهم ذی‌حجه که حاجی‌ها از مکه به شهرهای خود عزیمت می‌کنند، ملاقات اول فرزددق با عبدالله بن عمرو واقع شد. در این گفت‌گو، فرزددق در جواب عبدالله می‌گوید: «خروج حسین از مکه همانند

۱. همان، ج ۴، ص ۲۹۰.

۲. همان.

۳. انصار الحسین علیه السلام، ص ۴۰.

خروج موسی از مصر است.» و این گفت‌گویی تندی که بین آنها واقع شده، با کمی تفاوت نقل گشته که منطقی‌تر به نظر می‌رسد.<sup>۱</sup>

## روایات ضعیف

ابن سعد، علاوه بر گزینش روایات، روایات ضعیف بسیاری را درباره امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که بیشتر آنها به دو محور خبر داشتن و خبر دادن دیگران از کشته شدن آن حضرت و حوادث غیرعادی مربوط می‌شود که بعد از شهادت امام واقع شد.

ابن سعد، منبع اصلی روایاتی است که از مقدر بودن قتل آن حضرت خبر می‌دهد. وی در این مورد، روایات بسیاری را از آگاهی دیگران از کشته شدن امام حسین علیه السلام نقل می‌کند. علاوه بر روایاتی از حضرت علی علیه السلام، ام سلمه و عایشه مبنی بر خبر دادن جبرئیل از شهادت امام حسین علیه السلام و آوردن تربت ایشان از کربلا توسط جبرئیل که در کتب حدیثی دیگر و در منابع شیعی وجود دارد، روایای رسول‌الله نیز که در قرآن کریم از آن یاد شده - ﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾ - مضمون این روایات را تأیید می‌کند، وی روایات دیگری هم نقل می‌کند که پذیرش آنها از نظر سند و متن، بسیار دشوار است مثل این سه روایت:

### ۱. کعب الاحبار و شهادت حسین علیه السلام

ابن سعد از عمار دهنی چنین نقل می‌کند:

روزی علی علیه السلام بر گروهی می‌گذشت که کعب الاحبار هم در بین آنها بود. کعب با دیدن علی علیه السلام گفت: «یکی از فرزندان این شخص با گروهی کشته می‌شود که عرق اسبانش خشک نشده، بر محمد وارد می‌شوند.» بعد از آن امام حسن علیه السلام از جلوی آنها گذشت. از کعب سؤال شد: که آن مرد همین است؟ کعب گفت: «این نیست.» بعد امام حسین علیه السلام گذشت. از کعب سؤال شد: که آن مقتول همین است؟ کعب گفت: آری.<sup>۲</sup>

کعب در زمان خلافت عمر مسلمان شد و در سال ۳۲ در زمان خلافت عثمان مرد، عمار دهنی هم در اوایل قرن دوم زندگی می‌کرد و بین این دو، نزدیک صد سال فاصله است. بنابراین، اصلاً عمار نمی‌توانسته از کعب روایت کند. از طرفی کعب، نه علم غیب

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۰، ص ۲۸۴.

۲. طبقات الکبری، ص ۵۰.



داشت و نه از رسول الله ﷺ روایت می‌کرد. چون ایشان را درک نکرده بود و هر چه می‌گفت، با استناد به کتب اهل کتاب خصوصاً تورات و تلمود بود و این مطالب در این کتاب‌ها موجود نیست. در زمان حیات کعب هم بعید است چنین مطالبی بوده باشد. این که کعب چگونه از این اسرار باخبر بوده، ولی مسلمانان نمی‌دانسته‌اند، خود جای تأمل دارد. البته کعب بی‌پروا، مطالبی را به تورات نسبت می‌داد. موارد متعددی در کتب حدیثی وجود دارد که وقتی کسی سخنی گفته، کعب فوراً بیان کرده که این سخن در تورات نوشته است. تا آنجا که اشعار عربی را هم به تورات نسبت می‌داد.<sup>۱</sup> به همین جهت جاعلان حدیث، مطالب جعلی خود را به کعب می‌رساندند تا منبع برای آن درست کند. این حدیث نیز قطعاً از احادیث جعلی است و احتمالاً کعب این سخن را نگفته، بلکه جاعلان حدیث به او نسبت داده‌اند.

## ۲. مردی در انتظار یاری حسین

ابن‌سعد از عربان بن‌هشیم چنین روایت می‌کند:

پدرم به بادیه می‌رفت و همیشه مردی از بنی‌اسد را نزدیک جایی می‌دید که قتل‌گاه امام حسین علیه السلام شد. به او گفت: «شما را همیشه ملازم این‌جا می‌بینم؟» او در جواب گفت: «به من خبر رسیده که امام حسین علیه السلام در این‌جا کشته می‌شود. این‌جا آمده‌ام تا شاید با حسین همراه شوم.» عربان می‌گویند که بعد از کشته شدن حسین علیه السلام پدرم گفت: «برویم ببینیم آن اسدی در بین کشته‌ها هست یا نه؟» آمدیم دیدم که آن اسدی هم کشته شده است.<sup>۲</sup>

اگر چنین شخصی در کربلا، آن‌هم منتظر امام حسین علیه السلام بود، حتماً نامی از او در گزارش حادثه کربلا می‌آمد؛ در صورتی که در هیچ یک از مقتل‌ها، حتی مقتل خود ابن‌سعد، خبری از این فرد هنگام ورود به کربلا نیست. ابن‌سعد این روایت را نه در گزارش وقایع کربلا، بلکه قبل از آن و در ضمن نقل روایاتی بیان می‌کند که از مقدر بودن قتل امام حسین علیه السلام خبر می‌دهد. اگر این روایت صحیح بود، باید در مقاتل در گزارش ورود کاروان به کربلا از آن یاد می‌شد. محتوای این روایت هم باورکردنی نیست. چگونه ممکن است آن پدر و پسر، آمده باشند تا جنازه آن اسدی را ببینند و در حالی که سرهای یاران امام را بریده بودند، چگونه در بین جسدهای پاره پاره شهدا آن اسدی را شناخته‌اند؟

۱. سیدمرتضی، عاملی، الصحیح من السیره، ج ۶، ص ۴۹.

۲. ابن‌سعد، همان، ص ۵۰.

شیبان بن مخرم که عثمانی‌الها بود و حضرت علی علیه السلام را دشمن می‌داشت، گفت:

همراه علی علیه السلام بودم که از کربلا گذشت و از نام آن‌جا سؤال کرد. گفتند: نام این‌جا کربلاست. علی علیه السلام گفت: کرب و بلاء! آن‌جا نشست و گفت: «در این‌جا گروهی کشته می‌شوند که بهترین شهدای روی زمین هستند اگر نباشد شهدای رسول الله». پیش خود گفتم: این هم از دروغ‌های اوست. در آن‌جا الاغ مرده‌ای بود. به غلامم گفتم: «پای آن الاغ را بده» و آن را در مرکز همان‌جا که علی گفته بود زیر خاک کردم. بعد که حسین کشته شد، رفتم دیدم که حسین روی همان استخوان پای الاغ است و یارانش در اطرافش افتاده‌اند!

چگونه ممکن است کسی پای الاغی را در بیابانی دفن کند و بعد از بیست و چند سال آن را بیابد؟! در بیابانی که مردم راه و جهت خود را گم می‌کنند و شمال و جنوب را نمی‌توانند تشخیص دهند، چگونه پیدا کردن دقیق یک استخوان بعد از بیست و چند سال ممکن است؟

ابن سعد در باره این روایات، هیچ توضیحی نمی‌دهد، با نگاه خوش‌بینانه می‌توان چنین گفت که چون ابن سعد جبری‌گرا بوده و همه چیز را مقدر حتمی می‌دیده، این روایات را چون موافق عقیده او بوده، پذیرفته و نقل کرده است. عجیب این‌که وی بعد از نقل روایت فرزددق که از این سخن عبدالله بن عمرو «لا یحیک فیه السلاح»، این معنا را فهمیده بود که امام حسین علیه السلام پیروز می‌گردد، از فردی به نام سفیان نقل می‌کند که فرزددق معنای سخن عبدالله بن عمرو را نفهمیده است.

معنای سخن او این است که با قضای الهی درباره امام حسین علیه السلام سلاح و قتل برای آن حضرت ضرری ندارد «لا یحیک فیه السلاح ولا یضره القتل، مع ما قد سبق له». <sup>۲</sup> با این‌که ابن سعد در روایت دوم، از خود عبدالله بن عمرو نقل کرده که به فرزددق گفت:

گمان می‌کنم که با او (حسین) خارج شوی؛ اگر دنیا را می‌خواهی به آن خواهی رسید و اگر آخرت را می‌خواهی هم به آن خواهی رسید. <sup>۳</sup>

۱. ابن سعد، همان، ص ۴۹.

۲. همان، ص ۶۳.

۳. همان.

## حوادث غیرعادی بعد از قتل امام حسین علیه السلام

ابن سعد درباره حوادث شگفت‌آوری که بعد از واقعه عاشورا رخ داد، روایات متعددی نقل می‌کند. اکثر و بلکه تمام راویان این روایت‌ها یا از بصره هستند و یا از شام. ابن‌سیرین، حلالد و حسن بصری اهل بصره‌اند و زهری، رأس‌الجالوت و عبدالملک، اهل شام بوده‌اند. این دو شهر هر دو از طرف‌داران بنی‌امیه به‌شمار می‌آمده‌اند. عجیب این جاست که راویان، هیچ نکوهشی از یزید و قاتلان امام حسین علیه السلام نکرده‌اند! برخی از این روایات در منابع دیگر موجود است؛ اما برخی نه‌تنها در منابع دیگر نیست، بلکه پذیرش آنها با توجه به خبری که می‌دهند بسیار دشوار است؛ مانند روایات ذیل:

- مسلم‌بن‌ابراهیم، به من خبر داد که ام‌شرف عبیده از زنی به‌نام نضره ازدیه (یعنی از طایفه ازد) نقل می‌کند که چون حسین علیه السلام کشته شد، از آسمان خون بارید و ما هرچه داشتیم پر خون شد!<sup>۱</sup>

- سلیمان بن حرب و موسی بن اسماعیل، از حماد بن سلمه و او از سلیم قصه‌گو نقل می‌کند که روز کشته شدن حسین علیه السلام باران خون بر ما بارید.<sup>۲</sup>

- عمرو بن عاصم کلابی از خالد - صاحب سمس، که با بنی جحدر می‌نشست - از مادرش نقل می‌کند که در زمان کشته شدن حسین علیه السلام خورشید بر روی دیوارها صبح و شب سرخ‌رنگ طلوع می‌کرد و هر سنگی را برمی‌داشتی، زیرش خون تازه بود.<sup>۳</sup>

- علی‌بن‌محمد، از علی بن مدرک، از جدش اسودبن قیس، نقل می‌کند که بعد از کشته شدن حسین علیه السلام شش‌ماه آسمان سرخ گشت و این سرخی در آسمان، هم‌چون خون دیده می‌شد.<sup>۴</sup>

البته روایات ضعیف دیگر هم در گزارش او وجود دارد. این روایات برای نمونه مطرح شد. بارش خون از آسمان و یا طلوع خون‌رنگ خورشید در مدت شش‌ماه، حوادث اندکی نیست که آن را فقط زنان گم‌نام ببینند. چنین وقایعی اگر می‌بود، بایست به‌صورت متواتر نقل می‌شد. واقعاً جای شگفتی است که محمدبن سعد درباره موضوعات بسیار کم اهمیت مثل این که امام لباس ازخز داشته و ریشش را رنگ می‌کرده است، هیچ‌ده روایت نقل می‌کند، ولی روایات مربوط به نقش و عمل کرد سیاسی امام پیش از قیام را کاملاً مسکوت

۱. همان، ص ۹۰.

۲. همان.

۳. همان، ص ۹۱.

۴. همان.

گذاشته؛ هم چنان که درباره اشعار، نامه‌ها، خطبه‌ها، مواعظ و سخنان ایشان، هیچ روایتی نقل نکرده است.

## گزارش ابن سعد از قیام عاشورا

قسمت دوم «ترجمه‌الحسین» طبقات کبری، مقتل امام حسین علیه السلام است که قیام آن حضرت و حرکتش از مدینه تا بازگشت اسیران به آن شهر را در بر می‌گیرد. این قسمت در قالب گزارش است نه روایت؛ یعنی برداشت خود ابن سعد است نه مطالب راویان. ابن سعد از مجموع روایاتی که واقعی درباره واقعه عاشورا نقل کرده و روایاتی که خود گرد آورده، گزارش دست و پا شکسته و بسیار فشرده‌ای از این واقعه فراهم کرده است. لحن گزارش، نگاه جانب‌دارانه وی به حکومت یزید را نشان می‌دهد.

ابن سعد ۱۳۷ روایت دیگر را با سند و به طور کامل نقل می‌کند. اما درباره مقتل، از مجموع روایاتی که در این باره آورده، گزارش فراهم کرده است. وی در آغاز مقتل، تصریح می‌کند که حاصل سخن راویان (برداشت خود از سخن راویان) را آورده و سند هر مطلب را ذکر نکرده، بلکه نام راویان را در آغاز آورده بدون این که مشخص باشد کدام مطلب از کدام راوی است. وی در آغاز گزارش، درباره منابع آن می‌گوید:

محمد بن عمر واقعی از: [۱] ابن ابی ذئب، از عبدالله بن عمیر مولای ام‌الفضل [۲] و از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی، از پدرش عمر الاطراف بن علی علیه السلام [۳] و از یحیی بن سعید بن دینار سعدی، از پدرش [۴] و از عبدالرحمان بن ابی الزناد، از ابی وجره السعدی از علی بن حسین (امام سجاد)، روایت کرده و غیر از واقعی، افراد ذیل هم به من روایت کرده‌اند:

[۱] علی بن محمد، از یحیی بن اسماعیل بن ابی‌المهاجر، از پدرش ابی‌المهاجر، [۲] لوط بن یحیی الغامدی (ابومخنف)، از محمد بن بشیر الهمدانی و غیر او [۳] محمد بن الحجاج، از عبدالملک بن عمیر [۴] هارون بن عیسی، از یونس بن ابی اسحاق، از پدرش ابی اسحاق [۵] یحیی بن زکریا بن ابی زائده، از مجالد، از شعبی و غیر از این‌ها نیز در این باره برای من حدیث کرده‌اند که من مجمع سخنان آنها را در *مقتل‌الحسین* علیه السلام - رحمة الله علیه و رضوانه و صلواته و برکاته علیه - نوشته‌ام.<sup>۱</sup>

بنا بر این، گزارش ابن سعد، برداشت و تحلیل خود او از مجموع روایاتی به‌شمار می‌آید که درباره قیام و شهادت امام به‌دست آورده است. هم درستی مطالب مطرح شده و هم

جهت گیری‌های گزارش نشان دهنده دیدگاه خود ابن سعد در باره این واقعه است نه سخن راویان. چرا ابن سعد از مجموع روایات، یک گزارش فشرده تهیه نموده و مثل دیگر روایات، سلسه سند و متن روایات را نقل نکرده است؟ با توجه به گزینش‌ها و جهت گیری‌های این گزارش، شاید دور از حقیقت نباشد اگر گفته شود که ابن سعد عمداً و برای ارایه تصویر خاص و دل‌خواه از قیام امام حسین علیه السلام چنین کرده است.

### سرآغاز بحران عاشورا به روایت ابن سعد

تاریخ‌نویسان آغاز بحران عاشورا را دستور یزید به ولید حاکم مدینه، مبنی بر سخت گرفتن بر امام حسین علیه السلام، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و کشتن آنان در صورت عدم بیعت می‌دانند.<sup>۱</sup> اما ابن سعد گزارش خود را طور دیگری آغاز می‌کند. او آغاز بحران را به زمان بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با یزید در زمان معاویه مرتبط می‌داند. گزارش او لحنی جانب‌دارانه از حکومت بنی‌امیه دارد:

[راویان] گفتند که چون معاویه برای یزید بیعت گرفت، حسین بن علی از کسانی بود که با یزید بیعت نکرد. مردم کوفه در زمان خلافت معاویه، به حسین نوشته بودند و او را به خروج به سوی کوفه دعوت کرده بودند. گروهی از مردم کوفه به نزد محمد بن حنفیه رفتند و از او خواستند که با آنان خارج شود ولی او امتناع ورزید. محمد بن حنفیه به نزد حسین آمد و او را از دعوت کوفیان خیر داد و گفت: «این مردم می‌خواهند به وسیله ما دنیا را بخورند و با خون ما به گردش درآیند.» حسین مدتی بر این اندیشه اش صبر کرد. گاهی می‌خواست به سوی آنان (کوفیان) برود و گاهی تصمیم به قعود داشت. ابوسعید خدری آمد و گفت: «ای ابا عبدالله من خیر خواه و دوست دار تو هستم. به من خبر رسیده است که گروهی از شیعیان در کوفه تو را به سوی خود خوانده‌اند، به سوی آنان نرو که من از پدرت که خدای رحمتش کند، شنیدم که می‌گفت: "به خدا من آنان را دل ملول و ناخشنود کردم و آنان مرا دل زده و ناخشنود کرده‌اند. من از آنان وفایی ندیدم. هر که با آنان به پیروزی رسد، چنان است که با تیر شکسته به پیروزی رسیده است. به خدا که نه عزم و پای مردی بر کاری دارند و نه پایداری بر شمشیر..."<sup>۲</sup>

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. قالوا: لما بايع معاوية بن ابي سفيان ليزيد بن معاوية كان حسين بن علي بن ابي طالب ممن لم يبايع له. وكان اهل الكوفة يكتبون إلى حسين يدعونه إلى الخروج إليهم في خلافة معاوية كل ذلك يأتي. فقدم منهم قوم إلى محمد بن الحنفية فطلبوا إليه أن يخرج معهم فأبى، وجاء إلى الحسين فأخبره بما عرضوا عليه، وقال: إن القوم إنما يريدون أن يأكلوا بنا، ويشيطوا دماغنا. فأقام حسين على ما هو عليه من الهموم، مرة يريد أن يسير إليهم

طبق این گزارش، امام حسین علیه السلام آغازگر بحران بوده است. وی از افراد دیگری که با یزید بیعت نکردند، نام نمی‌برد و هیچ اشاره‌ای هم به کیفیت بیعت با یزید و عدم مشروعیت آن و یا دست‌کم اعتراض معترضان ندارد؛ در حالی که بنی‌هاشم، نیز عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، و کسانی از خاندان و مریدان آنها هم با یزید بیعت نکرده بودند، ولی ابن سعد هیچ اشاره‌ای به آنان ندارد. به علاوه، اشاره وی به دعوت کوفیان از امام در زمان معاویه و تمایل همراه با تردید آن حضرت در پذیرش دعوت آنان - در حالی که محمد بن حنفیه به شدت دعوت آنان را رد کرد - هم چنین نصیحت ابوسعید خدری و نیز سخن امام در پاسخ مسیب بن نخبه که نیت برادرش را خودداری از جنگ و نیت خودش را نبرد با ظالمان گفته و نیز نامه مروان به معاویه درباره این که «اگر حسین کیمن گاه فتنه باشد، در امان نیستم»، نشان می‌دهد که ابن سعد عامدانه می‌خواسته امام حسین علیه السلام را آغازگر بحران معرفی کند.

منابع دیگر، به این که کوفیان ابتدا نزد محمد بن حنفیه رفتند، اشاره نکرده‌اند و این کار از آنها بسیار بعید است. در منابع دیگر، گزارش‌هایی وجود دارد که گروهی از شیعیان بعد از صلح امام حسن علیه السلام، از ایشان خواستند که بر ضد معاویه قیام کنند و از تردید امام یاد نشده است. بلکه این گزارش‌ها، تصریح می‌کنند که امام به آنها فرمود: «تا معاویه زنده است، فرش خانه‌هایتان باشید»<sup>۱</sup> اما این که بعد از دستور معاویه به بیعت گرفتن برای یزید و

ومرة یجمع الإقامة. فجاءه أبو سعید الخدری، فقال: یا یا عبد الله إني لکم ناصح، وانی علیکم مشفق، وقد بلغنی أنه کتابک قوم من شیعتکم بالکوفة یدعونک إلى الخروج إلیهم، فلا تخرج، فانی سمعت أباک رحمہ الله یقول بالکوفة: والله لقد مللتهم وأبتغضتہم، وملونی وأبغضونی، وما بلوت منهم وفاء، ومن فاز بهم فاز بالسهم الأخیب، والله ما لهم ثبات، ولا عزم أمر، ولا صبر علی السیف. قال: وقدم المسیب بن نجبة الفزاری وعدة معه إلى الحسین بعد وفاة الحسن فدعوه إلى خلع معاویة، وقالوا: قد علمنا رأیک ورأی أخیب. فقال: إني أرجو أن يعطی الله أخی علی نیتہ فی حبه الکف، وأن يعطینی علی نیتي فی حبی جهاد الظالمین. وکتب مروان بن الحکم إلى معاویة: إني لست آمن أن یكون حسین مرصدا للفتنة، وأظن یومکم من حسین طویلا. فکتب معاویة إلى الحسین: إن من أعطی الله صفقة یمینه وعهده لجدير بالوفاء، وقد أنبت أن قوما من أهل الکوفة قد دعوک إلى الشقاق، وأهل العراق من قد جربت، قد أفسدوا علی أیبیک وأخیب، فاتق الله! واذکر الميثاق، فإنک متی تكدنی أکدک. کتب إليه الحسین: أتانی کتابک وأنا بغير الذی بلغک عنی جدير، والحسنات لا یهدی لها إلا الله، وما أردت لک محاربة ولا علیک خلافا، وما أظن لی عند الله عذرا فی ترک جهادک، وما أعلم فتنة أعظم من ولایتک أمر الأمة. فقال معاویة: إن أئرننا بأبی عبد الله إلا أسدا. وکتب إليه معاویة أيضا فی بعض ما بلغه عنه: إني لأظن أن فی رأسک نزوة! فوددت أني أدرکتها فأغفرها لک... ۲۸۳ - قال: أخبرنا علی بن محمد، عن جویریة بن أسماء، عن مسافع بن شیبة، قال: لقی الحسین معاویة بمكة عند الردم فأخذ یخطام راحلته فأناخ به، ثم ساره حسین طویلا، وانصرف. فزجر معاویة راحلته، فقال له یزید: لا یزال رجل قد عرض لک فأناخ بک، قال: دعه فلعله یطلبها من غیری فلا یسوغه فیقته. رجع الحدیث إلى الأول. ترجمة الحسین من طبقات الکبری،

ص ۵۵

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۵۰.

امتناع امام، باز هم کوفیان امام را به قیام علیه معاویه فراخوانده باشند، در منابع دیگر وجود ندارد؛ البته احتمال آن هست، در این صورت، کوفیان چهار بار امام را به قیام دعوت کردند و وعده یاری دادند: بعد از صلح امام حسن علیه السلام؛ بعد از شهادت ایشان؛ بعد از بیعت گرفتن برای یزید در حیات معاویه و بعد از مرگ معاویه که امام حسین علیه السلام به مکه رفته بودند. شاید این خبر، همان آمدن کوفیان بعد از شهادت امام حسن علیه السلام بوده و ابن سعد اشتباهاً آن را به زمان بیعت یزید نسبت داده است.

نکته بسیار مهم در این قسمت گزارش ابن سعد، مردد بودن امام در پذیرش یا رد دعوت کوفیان است. اشاره ابن سعد به این نکته که محمدبن حنفیه دعوت کوفیان را نپذیرفت و به امام هم عرض کرد که آنان می خواهند با ما دنیا را بخورند، ولی امام حسین علیه السلام تردید داشت و نیز سخنان ابوسعید خدری در نهی از پذیرش دعوت، جانب‌داری ابن سعد از معاویه و به نوعی متهم کردن امام حسین علیه السلام را نشان می دهد که در دل مترصد فرصتی برای مخالفت با معاویه بود.

ابن سعد در ادامه، نامه مروان به معاویه را نقل می کند که نوشته بود: «من از حسین ایمن نیستم که کمین گاه فتنه باشد» و بعد نامه تهدیدآمیز معاویه به امام و جواب امام به معاویه را به صورت فشرده می آورد. بعد گزارش خود را قطع می کند و روایتی را به این مضمون نقل می نماید:

علی بن محمد، از جویریة بن اسماء، از مسافع بن شیبیه، برای من نقل کرد که حسین علیه السلام، معاویه را در مکه نزد «ردم» دیدار کردند. حسین علیه السلام زمام مرکب معاویه را گرفت و سرش فریاد کرد و به مدت طولانی با او هم قدم شد. بعد برگشت و معاویه مرکبش را هی کرد. یزید به معاویه گفت: «همیشه مردی متعرض تو می شود و بر تو فریاد می کند!» معاویه گفت: «او را واگذار! شاید آن [احتمالاً خلافت] را از غیر من بطلبد که برایش او مهیا نشود و او را بکشند.»<sup>۲</sup>

بعد از نقل این روایت، با عبارت «رجع الی الاول» به ادامه گزارش می پردازد. ابن سعد در این روایت، متن یا مضمون سخنان امام با معاویه را نقل نکرده و هیچ مشخص نیست که آن حضرت به معاویه چه فرمود. ولی گفت گوی یزید و معاویه را به طور کامل نقل کرده است. این گفت گو اگر واقعاً انجام شده، به سال ۵۴ قمری مربوط است که معاویه به حج آمد. ذکر این روایت بعد از نقل نامه مروان به معاویه، هیچ توجیهی جز تأیید سخن

۱. نام محلی از بنی جمع در مکه. (معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۹)

۲. ابن سعد، همان، ص ۵۵.

مروان ندارد و ذکر این روایت توسط ابن سعد، احتمالاً برای نشان دادن روحیه انقلابی و تند امام و حلم و بردبای معاویه بوده و جز این نمی‌توان توجیهی برای نقل این روایت یافت. اگر این حدس درست باشد، می‌توان گفت که ابن سعد از آغاز، گزارش خود را با نگاه جانب‌دارانه به حکومت معاویه و یزید شروع کرده است.

### مدارای معاویه و یزید با امام حسین علیه السلام

ادامه گزارش ابن سعد، به روشنی نشان می‌دهد که او عامدانه کوشیده تا رفتار معاویه و یزید را با امام، نیک و مداراگونه نشان دهد. او ضمن این که آغاز بحران را از زمان بیعت نکردن امام با یزید در حیات معاویه می‌داند، در ادامه گزارش، به نامه یزید به ولید برای گرفتن بیعت از امام حسین علیه السلام می‌پردازد. ولی نامه یزید در این گزارش، با دیگر گزارش‌ها تفاوت دارد و در آن یزید، به ولید سفارش کرده که با آن حضرت مدارا شود:

چون معاویه به احتضار رسید، یزید را خواند و به او هرچه خواست، وصیت کرد و گفت: «به حسین فرزند علی و فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله بنگر که او محبوب‌ترین فرد در نزد مردم است. پس پیوند خویشاندی را برقرار کن و با او مدارا نما تا کار او بر تو اصلاح شود. اگر از او خطری باشد، من امیدوارم که خدا تو را به وسیله کسانی که پدرش را کشتند و برادرش را خوار کردند، کفایت کند.» معاویه در شب نیمه رجب سال شصت مرد و مردم با یزید بیعت کردند. سپس یزید به دست عبدالله بن عمرو بن اویس العامری به ولید بن عقبه بن ابی سفیان حاکم مدینه دستور داد: «مردم را بخوان و از آنان بیعت بگیر و اول از بزرگان قریش شروع کن و باید اولین کسی که از او بیعت می‌گیری، حسین بن علی باشد که امیرالمؤمنین - رحمه الله - به من سفارش کرده است که در کار حسین مدارا کنم و مصلحت او را بخواهم!» ولید در همان ساعت - نصف شب - کسی را نزد حسین فرستاد که ابن زبیر هم آنجا بود و آنها را به بیعت دعوت کرد. آنها گفتند: «تا صبح صبر می‌کنیم که مردم چه می‌کنند.» حسین و ابن زبیر همان شب از مدینه خارج شدند و حسین گفت: «او یزید است؛ به خدا می‌شناسم که نه دورانیشی دارد و نه تدبیری.» ولید بر حسین درستی کرد و حسین او را دشنام داد و عامه‌اش را از سرش برگرفت ولید گفت: «به خدا جز شیر کسی به ابا عبدالله نمی‌تواند حمله کند.» مروان - یا یکی از هم‌نشینان ولید - به او گفت: «او را بکش!» اما ولید سخن مروان را نپذیرفت.

ابن سعد تصریح کرده که این گزارش را خودش از مجموع روایت‌ها ترتیب داده است. لذا این گزارش، برداشت و تفسیر او از روایات به‌شمار می‌آید که آشکارا، از معاویه و یزید



جانب‌داری کرده است. نقل وصیت معاویه به یزید، نشان می‌دهد که ابن‌سعد، کشتن امام حسین علیه السلام را متوجه کوفیانی می‌داند که امام را دعوت کرده بودند نه یزید یا حکومت بنی‌امیه. علاوه بر این، اجزای گزارش با هم نا هم‌اهنگ و ناسازگار است. بر اساس این گزارش، یزید هم به ولید دستور داده بود که با امام مدارا کند و هم این که آن حضرت اولین کسی باشد که باید از او بیعت بگیرد. منابع دیگر تصریح کرده‌اند که یزید، از ولید خواست تا به حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر، سخت بگیرد و برای بیعت فرصت ندهد.<sup>۱</sup> و اگر بیعت نکرد، گردنش را بزند.<sup>۲</sup> این قسمت از گزارش به نوعی تیرنه یزید است. در عین حال، احضار شبانه امام توسط ولید و درستی بر امام و توصیه مروان به کشتن او علی‌رغم دستور یزید به مدارا با امام، به نوعی انداختن اتهام به گردن ولید است. در حالی که از بین همه کارگزاران حکومت اموی، رفتار ولید و نعمان بن بشیر با امام محترمانه و مداراگونه بود و به همین دلیل، یزید به هر دو بلافاصله، غضب کرد و ولید یک ماه بعد از رفتن امام از مدینه (رمضان یا شوال)<sup>۳</sup> از حکومت آن‌جا برکنار شد و نعمان بعد از رفتن مسلم به کوفه (احتمالاً در ماه شوال)<sup>۴</sup> از حکومت آن‌جا عزل گشت.

نکته دیگر که شایسته دقت است این که ابن‌سعد پیشنهاد قتل امام حسین علیه السلام توسط مروان را با تردید نقل می‌کند در حالی که در گزارش‌های دیگر، به این پیشنهاد تصریح نشده است.<sup>۵</sup> لحن جانب‌دارانه ابن‌سعد نسبت به معاویه و یزید، این گمان را تقویت می‌کند که اظهار این تردید هم به این علت است که مروان چند صباحی همانند یزید به خلافت رسید و ابن‌سعد نخواسته او را که خلیفه مسلمانان محسوب می‌شد، متهم کند. در گزارش‌های دیگر آمده که ابن‌زبیر اصلاً نزد ولید نرفت و همان شب از بی‌راهه بی‌طرف مکه رفت و امام یک شب پس از آن از مدینه خارج شد.<sup>۶</sup> ولی ابن‌سعد حضور هر دو به نزد ولید و فرار شبانه هر دو را از مدینه، گزارش کرده است.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰: «خذ حسینا و عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبیر بالبیعة أخذاً شدیداً لیست فیہ رخصة حتی یبایعوا والسلام»

۲. «إذا أتاک کتابی هذا، فأحضر الحسین بن علی، و عبدالله بن الزبیر، فخذهما بالبیعة لی، فإن امتنعا فاضرب أعناقهما، و ابعث لی برؤوسهما، و خذ الناس بالبیعة، فمن امتنع فأنفذ فیہ الحکم، و فی الحسین بن علی و عبدالله بن الزبیر، والسلام.» (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱).

۳. ابن عبد ربه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۲.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵ - ۲۶۷ مفید، ارشاد، ص ۴۲ - ۴۴.

۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱ - ۲۵۴.

۶. همان، ج ۴، ص ۲۵۳.

## حوادث دوران حضور امام در مکه

### مخالفت بزرگان امت با رفتن امام حسین علیه السلام به عراق

در همه گزارش‌ها، از مخالفت برخی از علاقه‌مندان آن حضرت با رفتن ایشان به عراق گزارش شده؛ اما ابن‌سعد این مورد را با تفصیل بیشتری نقل می‌کند و آشکارا، حرکت امام حسین علیه السلام را نکوهش می‌نماید. برای مثال، لحن برخی از مطالب، طوری است که باید بعد از شهادت امام گفته شده باشد، اما ابن‌سعد همه را به عنوان جلوگیری از حرکت امام به سوی عراق نقل کرده است. از لحن گزارش، این‌گونه برمی‌آید که ابن‌زبیر، امام را به رفتن به عراق تشویق می‌نمود و دیگران با این کار مخالفت می‌کردند. تقریباً یک پنجم حجم گزارش (مقتل) ابن‌سعد را سخنان کسانی تشکیل می‌دهد که در مخالفت با اقدام امام سخن گفته‌اند. ابن‌سعد این مطالب را در دو بخش آورده است: بخش نخست را در آغاز گزارش و قبل از درخواست بیعت با یزید توسط ولید (سخن محمد بن حنفیه و ابوسعید خدری) و بخش دوم را بعد از ورود به مکه. بخش اول آن در بررسی سرآغاز گزارش مطرح شد. وی در بخش دوم می‌گوید:

حسین در منزل عباس در مکه مقیم شد. ابن‌زبیر که مردم را بر ضد حکومت می‌شوراند و نزد حسین رفت و آمد می‌کرد، و او را به رفتن به عراق تشویق می‌نمود و می‌گفت: «آنها شیعیان تو و شیعیان پدر تو هستند.» اما ابن‌عباس او را از رفتن نهی می‌کرد. عبدالله بن مطیع به او گفت: «پدرم و مادرم فدایت باد! جانت را نگه دار و به عراق نرو! به خدا اگر تو را بکشند، بنی‌امیه ما را بنده و ملک خویش قرار خواهند داد.» عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابن‌ابی‌ربیع که از عمره بر او را در منطقه ابواء - بین مدینه و مکه - دیدند. ابن‌عمر گفت: «شما را به خدا که برگردید و در آنچه خیر مردم در آن است، درآیید و بنگرید اگر مردم بر کاری اجتماع کردند، از آن سرپیچی نکنید و اگر مردم در آن اختلاف کردند، همان چیزی است که شما می‌خواهید.» و سپس گفت: «از مدینه بیرون نشو که خداوند، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بین دنیا و آخرت مخیر گذاشت و او آخرت را برگزید و تو پاره‌ای از وجود او هستی و به دنیا نمی‌رسی.» و با حالت گریان با حسین خداحافظی کرد. ابن‌عمر می‌گفت: «حسین بن علی در خروجش بر من غلبه کرد. به جانم که برادر و پدرش او را عبرتی بود. او از فتنه و خیانت مردم چیزی را دید که شایسته بود تا زنده است، تکان نخورد و در صلاح آن‌چه مردم داخل شده بودند، داخل می‌شد که همراه

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۹۵.

بودن با جمع بهتر است.» ابن عیاش هم به حسین گفت: «به کجا می‌روی ای پسر فاطمه؟» او گفت: «به عراق نزد شیعیانم می‌روم.» ابن عیاش گفت: «من از رفتن تو ناخشنودم. به سوی مردمی می‌روی که پدرت را کشتند و به برادرت طعنه زدند و او را تنها گذاشتند؟ تو را به خدا جانت را در خطر نینداز!» ابوسعید خدری هم گفت: «حسین در خروج به عراق، بر من چیره شد. به او گفتم: از خدا برجانت بترس و در خانه‌ات بنشین و بر امامت شورش نکن!» ابواقد لیثی گفت: به من خبر رسید که حسین خارج شده است. او را در «ملل»،<sup>۱</sup> دیدم و سوگند دادم که قیام نکنم؛ چون چنان قیام می‌کند که نباید قیام نماید. او قیام می‌کند تا خود را به کشتن دهد؛ اما او گفت: من بر نمی‌گردم.» جابر بن عبدالله گفت: «با حسین صحبت کردم و گفتم: از خدا بترس و مردم را به جان هم نینداز. به خدا کار خوبی نمی‌کنی! او مرا نافرمانی کرد.» سعید بن مسیب گفت: «اگر حسین قیام نمی‌کرد برایش بهتر بود.» ابوسلمه بن عبدالرحمان گفت: «برای حسین شایسته بود که مردم عراق را می‌شناخت و به سوی آنان نمی‌رفت ولی ابن زبیر او را بر این کار تحریک کرد.» مسور بن مخرمه به حسین نوشت: «می‌آدا به نامه‌های عراقیان و به سخن ابن زبیر فریفته شوی.» ابن زبیر گفته بود: «خود را به عراقیان برسان که آنها یاران تواند.» ابن عباس به حسین گفت: «از حرم بیرون نشو! اگر تو در حرم باشی و عراقیان به تو نیازی داشته باشند، به سوی تو با شتران خواهند آمد تا تو را یاری کنند و در آن صورت، تو با نیرو و قدرت خروج می‌کنی.» حسین از ابن عباس تشکر کرد و گفت: «در این باره از خداوند طلب خیر می‌کنم.» عمره بنت عبدالرحمان به حسین نوشت و تصمیم او را خطرناک اعلام کرد و او را به اطاعت و همراهی جماعت توصیه نمود و به او خبر داد که اگر چنین نکند، به سوی قتلگاه خود خواهد رفت و گفت: «گواهی می‌دهم که شنیدم عایشه می‌گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌گفت: حسین در سرزمین بابل کشته می‌شود.» حسین چون نامه او را خواند گفت: در این صورت باید به قتلگاه خود بروم» و رفت. بکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام نزد او آمد و گفت: «ای پسرعمو، تو رفتار مردم عراق را با پدر و برادرت دیدی و حال می‌خواهی به سوی آنها بروی؟ مردم بنده دنیا هستند. تو را به خدا مواظب خودت باش. مبادا همانهایی که وعده یاری‌ات داده‌اند، تو را بکشند و کسانی تو را خوار کنند که تو در نظر آنان، بهتر از کسانی هستی که یاری‌اش می‌کنند.» حسین گفت: «ای پسر عم، خدا تو را پاداش نیک عطا کند! هر چه خداوند مقدر

۱. قریه‌ای در یک منزلی مدینه به سوی مکه. (معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۴۹).

و حکم کرده است، خواهد شد.» ابوبکر گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون! ای اباعبدالله از خداوند پاداش می‌خواهیم.» عبدالله بن جعفر به حسین نامه نوشت و او را از مردم عراق بر حذر داشت و او را سوگند داد. حسین در جواب او نوشت: «خوابی دیده‌ام که در آن رسول الله ﷺ مرا به کاری دستور داد و من بر آن اقدام می‌کنم و آن کار را به کسی هم نخواهم گفت تا این که به کارم برسم.» عمرو بن سعید بن عاص (حاکم مدینه بعد از عزل ولید که هم‌زمان امارت مکه را هم به دست آورده بود)،<sup>۱</sup> به حسین نوشت: «از خدا می‌خواهم که صواب را به تو الهام کند و از این راه که می‌خواهی بروی، برگردی. شنیده‌ام که عازم عراق شده‌ای. من از خدای تو به خدا پناه می‌برم. اگر می‌ترسی در نزد ما امان و صلهداری.» حسین در جواب نوشت: اگر از این نامه‌ات نیکی و بخشش به من قصد کرده‌ای، خدا تو را در دنیا و آخرت بهتر از آن پاداش عطا کند. کسی که به خدا می‌خواند و کار نیک و شایسته می‌کند و می‌گوید من از مسلمانانم، جدایی را نخواسته است. بهترین امان، امان خداوند است. کسی که در دنیا از خداوند خوف نداشته باشد، در امان خداوند نیست. خوف از خدای را می‌خواهیم تا در آخرت، موجب امانی برای ما در نزد خداوند باشد.<sup>۲</sup>

در گزارش ابن سعد، مطالب بسیار جابه‌جا شده است. برای مثال، نخست تشویق ابن زبیر برای رفتن به عراق و منع ابن عباس را نقل کرده، که احتمالاً در آخرین مراحل حضور او در مکه بوده، بعد از آن دیدار ابن عمرو بن عبیاش را آورده است. اگر این مطلب صحیح باشد و این دیدار واقع شده، باید قبل از رسیدن به مکه باشد؛ چون ابواء منطقه‌ای بین مکه و مدینه است.<sup>۳</sup> نظم و ترتیب خاصی بر این مطالب وجود ندارد. در آغاز از ورود امام به منزل عباس در مکه و تشویق ابن زبیر به رفتن او به عراق سخن می‌گوید و بعد به سخنان عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابن ابی ربیع به آن حضرت در منطقه ابواء در حالی که از عمره بر می‌گشتند اشاره می‌کند<sup>۴</sup> که قاعدتاً باید قبل از رسیدن به مکه باشد. در ادامه گزارش، سخن عبدالله بن عمر نقل شده است که «حسین در خروجش بر من غلبه کرد.» اگر این سخن صحیح باشد، باید بعد از شهادت ایشان گفته شده باشد، چون خروج از مدینه و رفتن به مکه، قیام محسوب نمی‌شود. گفت‌گویی ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۱.

۲. طبقات الکبری، ص ۵۷-۵۹.

۳. معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۹.

۴. همان، ج ۱، ص ۹۵.

انصاری، مسوربن مخرمه، عمره دختر عبدالرحمان، ابن عباس و بکر بن عبدالرحمان اگر صحیح باشد - که بعضی از این سخنان بعید است - باید قبل از حرکت از مکه و یا هنگام حرکت به سوی کوفه واقع شده باشد. از سیاق سخن سعید بن مسیب و ابوسلمه بن عبدالرحمان پیداست که باید بعد از شهادت او گفته شده باشد.

در صحت بسیاری از این سخنان تردید وجود دارد؛ اما ابن سعد همه را یک جا با حذف سند و بدون ترتیب منطقی جمع کرده است. این بهم ریختگی مطالب، باعث شده تا در بسیاری از وقایع ابهام به وجود آید. نحوه بیان و تنظیم روایات توسط ابن سعد، این گمان را تقویت می‌کند که جمع‌آوری و تنظیم این روایات، براساس نكوهش امام حسین علیه السلام در نپذیرفتن نصیحت خیرخواهان و شتاب در رفتن به عراق بوده است؛ نكوهشی که در سخنان این عده درباره اهداف کوفیان شده، دقیقاً نگرش بنی امیه را در باره اهداف کوفیان نشان می‌دهد؛ در حالی که کوفیان بر مبارزه با ظلم و بدعت و احیای سنت تأکید می‌کردند. سخن ابن عمر به امام که «رسول الله آخرت را بر دنیا ترجیح داد و تو پاره تن او هستی و به دنیا نمی‌رسی»، نگرش بنی امیه را درباره هدف امام بیان می‌دارد. که آن را دنیاطلبی معرفی می‌کردند.<sup>۱</sup> عبدالله بن عمر از کسانی است که خود با یزید بیعت نکرد و گفت: «اگر با کسی که با بوزینه‌ها و سگان بازی می‌کند، شراب می‌خورد و آشکارا فسق و فجور می‌کند بیعت کنیم، چه جوابی نزد خداوند داریم؟»<sup>۲</sup> چنین سخنی از او دور از ذهن است. به علاوه ابن سعد، پاسخ امام به سخن عبدالله بن عمر را ذکر نکرده است.

#### نامه یزید به ابن عباس

ابن سعد به طور مفصل، به نامه یزید به ابن عباس اشاره می‌کند که از او می‌خواهد مانع رفتن امام حسین علیه السلام به عراق گردد و در ضمن آن، اشعار تهدید آمیزی هم برای قریش می‌فرستد:

یزید به ابن عباس نوشت: حسین به سوی مکه رفته است؛ گمان می‌کنم مردمانی از مشرق آمده‌اند و او را به خلافت تشویق کرده‌اند. تو درباره آنان آگاهی داری و دارای تجربه هستی. اگر حسین چنین کرده و رشته پیوند قرابت را بریده، تو بزرگ و فرد بانفوذ خاندانت هستی؛ او را از تلاش در جدایی بازدار!» و در اشعاری، ابن عباس و دیگر قریشیان مقیم مدینه و مکه را تهدید کرد. ابن عباس در جواب نوشت: «امیدوارم که خارج شدن

۱. طبقات الکبری، ص ۷۵.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸.

حسین برای کاری نباشد که ناخشنودی تو را به دنبال داشته باشد و من در کاری که خداوند با آن الفت را بازگرداند و آتش را خاموش کند، نصیحتم را به حسین دریغ نمی‌کنم.» پس ابن‌عباس بر حسین وارد شد و با او سخن طولانی گفت و او را چنین سوگند داد: «که به عراق نرو که فردا به خواری هلاک می‌شوی. اگر بر این کار اصرار داری، صبر کن تا موسم حج تمام شود و مردم را ببینی که چه می‌کنند و بعد از آن ببیندیش!» این کار (خروج حسین از مکه) در دهم ذی‌حجه بود. حسین جز رفتن به عراق را نپذیرفت.<sup>۱</sup>

این که یزید برای ابن‌عباس چنین نامه‌ای نوشته باشد، دور از ذهن نیست، ولی نحوه بیان ابن‌سعد، کاملاً نگاه جانب‌دارانه و توجیه‌گرایانه او به عمل کرد یزید و نکوهش‌گرانه به امام را نشان می‌دهد؛ ضمن این که او نامه یزید و نصیحت‌های ابن‌عباس به امام حسین علیه السلام را مبسوط نقل کرده، ولی هیچ اشاره‌ای به جواب امام نکرده است.

#### همراهان امام از مکه

گزارش ابن‌سعد درباره همراهان امام از مکه، با دیگر گزارش‌ها متفاوت است. و حسین کسی را به مدینه فرستاد و کسانی از بنی‌عبدالمطلب که جا مانده بودند، شامل نوزده مرد همراه با زنان و کودکان و دخترانشان، بود بر حسین وارد شدند و محمدبن‌حنفیه در پی آنها آمد و حسین را در مکه دید و به او فهماند که موافق خروج او نیست. اما حسین سخن او را نپذیرفت. پس محمدبن‌حنفیه فرزندان خود را بازداشت و هیچ‌یک را با حسین نفرستاد. حسین از این کار آزرده شد و گفت: «آیا فرزندان را از جایی که در آن کشته شوند باز داشتی؟» ابن‌حنفیه گفت: «به کشتن شدن تو و کشته شدن آنها به همراه تو، نیازی ندارم هرچند مصیبت تو برای ما، بزرگ‌تر از مصیبت آنان است.» مردم عراق برای حسین، قاصدها و نامه‌ها فرستادند و او را به سوی خود دعوت کردند. پس حسین با اهل بیتش و شصت پیرمرد کوفی، در روز دوشنبه دهم ذی‌حجه سال شصت از مکه به سوی آنها حرکت کرد.<sup>۲</sup>

نامه کوفیان به بنی‌عبدالمطلب و آمدن آنها، با توجه به شواهد تاریخی پذیرفتنی نیست؛ چون همه فرزندان حضرت علی علیه السلام در کربلا همراه امام نبودند. عمراطراف، عبیدالله‌بن‌علی و محمدبن‌حنفیه برادران امام، همراه او نبودند؛ فرزندان عبد‌الله‌بن‌جعفر در

۱. طبقات‌الکبری، ص ۶۰-۶۱

۲. همان، ص ۶۱

راه مکه به حسین پیوستند.<sup>۱</sup> از خاندان عباس بن عبدالمطلب و هم چنین از دیگر فرزندان عبدالمطلب، کسی با حسین نبود. این گزارش ظاهراً نشان می‌دهد که امام همانند ابن زبیر، تنها از مدینه خارج شده بود و بقیه برادران و اهل و عیالش بعداً به او ملحق شدند؛ در حالی که در روایت ابومخنف، از عقبه بن سمان - غلام رباب همسر امام - نقل شده است که امام حسین علیه السلام همراه فرزندان، فرزندان برادر و برادرانش به جز محمد بن حنفیه، از مدینه خارج شدند و به طرف مکه رفتند.<sup>۲</sup> حضور ابن حنفیه در مکه هم بسیار بعید است. در روایت ابن مخنف تصریح شده که ابن حنفیه در آن زمان در مدینه بود.<sup>۳</sup>

گزارش ابن سعد از تعداد یاران امام متناقض است. در حالی که او از همراهی شصت پیرمرد کوفی از مکه خبر می‌دهد که در منابع دیگر یاد نشده، و در جایی دیگر تصریح می‌کند، که بعد از این که امام حسین علیه السلام همراهانش را رخصت داد، فقط کسانی که از مکه با او آمده بودند (یعنی همان شصت پیرمرد) و تعداد اندکی از کسانی که در راه به او پیوسته بودند، باقی ماندند.<sup>۴</sup> بیست نفر هم از سپاه کوفه به آن حضرت پیوستند. تعداد افراد بنی هاشم همراه امام را نیز نوزده نفر می‌داند،<sup>۵</sup> که با این حساب، یاران امام از صد نفر بیشتر می‌شوند؛ در حالی که در جایی دیگر، تصریح می‌کند که یاران امام حسین علیه السلام پنجاه نفر بودند؛ بیست نفر از سپاه عمر بن سعد به او پیوستند و نوزده مرد هم از اهل بیتش بودند.<sup>۶</sup> ولی تعداد کشته‌های کاروان امام را ۷۲ نفر می‌داند.<sup>۷</sup> و از زخمی‌ها، اسیران و یا فراری‌ها هم یاد نمی‌کند.

نامه مروان و عمرو بن سعید به ابن زیاد درباره مدارا با حسین!

ابن سعد دو نامه از مروان و عمرو بن سعید به ابن زیاد اشاره می‌کند که هر دو او را به مدارا با امام تشویق کردند:

مروان به ابن زیاد نامه نوشت: «حسین بن علی به سوی تو می‌آید، او فرزند فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است. به خدا هیچ کس در نزد ما از حسین بن علی، که خدا او را سالم نگه دارد محبوب‌تر نیست! مبادا کاری کنی که هیچ چیز جبرانش نکند و مردم آن را فراموش

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۱.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۵۳.

۳. همان، ج ۴، ص ۲۹۷.

۴. طبقات الکبری، ص ۸۶.

۵. همان، ۶۹.

۶. همان.

۷. همان، ص ۷۵.

نکنند و یادش را فرو نگذارند.» عمرو بن سعید بن عاص، به ابن زیاد نوشت: «اما بعد حسین به سوی تو می‌آید؛ در مثل چنین کاری، آزاد می‌شوی و یا بنده، چنان که بردگان به بندگی کشیده می‌شوند!»<sup>۱</sup>

سفارش این دو در مدارا با امام حسین علیه السلام با توجه به سابقه آنها بسیار بعید به نظر می‌آید. همه گزارش‌گران، از جمله خود ابن‌سعد، گزارش کرده‌اند هنوز امام حسین علیه السلام کاری نکرده بود که مروان در مدینه، ولید حاکم آن‌جا را به کشتن آن حضرت توصیه نمود.<sup>۲</sup> چطور می‌توان باور کرد که مسلم در کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت گرفته و شاید او خلافت را از بنی‌امیه بگیرد و مروان و دوستانشان را از کار برکنار کند، مروان مدارا با حسین را به ابن زیاد توصیه کند! به علاوه، ابن‌سعد در پایان گزارش خود، نحوه رفتار عمرو بن سعید و مروان را با سر امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که به هیچ وجه با توصیه به ابن‌زیاد در مدارا با آن حضرت، هم‌خوانی ندارد. طبق گزارش ابن‌سعد:

یزید سر حسین را به مدینه برای عمرو بن سعید فرستاد. او گفت: «دوست می‌داشتم که آن‌را برای من نمی‌فرستاد!» مروان گفت: «ساکت باش!» و سر را گرفت و پیش خود گذاشت و از گوشش گرفت و گفت: «چه خوب است این سردی تو در دستان من و این سرخی در گونه‌های تو! به خدا که من در روزگار عثمان می‌نگرم!» عمرو بن سعید ناله‌های بنی‌هاشم را از خانه‌هایشان شنید، شعر عمر بن معدی کرب را خواند که: «زنان بینی زیاد ناله زدند چه ناله زدنی! مثل ناله زنان ما در فردای روز ارنب»...<sup>۳</sup>

نمود نظم و ترتیب در گزارش ابن‌سعد

ابن‌سعد بعد از نقل نامه مروان و سعید بن عاص، گزارش خود را قطع می‌کند و چهار روایت درباره دیدار فرزدق با امام بیرون از مکه و در مسیر راه عراق و دو روایت دیگر که مربوط به دیدار دو نفر دیگر در ثعلبیه و بیابان دیگر با امام است نقل می‌کند که به وقایع هنگام حرکت به سوی عراق مربوط می‌شود و بعد گزارش خود را چنین ادامه می‌دهد:

حسین مسلم بن عقیل را پیش فرستاده و به او دستور داده بود که بر هانی بن عروه مرادی وارد شود و به اجتماع مردم بر او بنگرد و خبر آنها را برای او بفرستد. مسلم مخفیانه به کوفه وارد شد و شیعیان نزد او آمدند و او از آنها بیعت گرفت و به حسین نوشت: «من به کوفه وارد شدم و این مردم با من بیعت کرده‌اند که تا حالا من نام هشت هزار را برای تو

۱. همان، ص ۶۲

۲. همان، ص ۵۵.

۳. همان، ص ۸۴.



نوشته‌ام. پس هرچه زودتر به کوفه قدم بگذار که در راهت هیچ مانعی نیست.» چون نامه مسلم آمد، حسین شروع به حرکت کرد. وقتی به منزل زباله رسید، دفتری آمد که نام صد هزار نفر در آن نوشته بود.<sup>۱</sup>

از لحن سخنان ابن‌سعد این گونه برمی‌آید که امام حسین علیه السلام بعد از رفتن به مکه، مسلم را به کوفه فرستاد تا برای او بیعت بگیرد؛ در حالی که منابع دیگر بر این نکته تصریح دارند که فرستادن مسلم، بعد از نامه‌های متعدد کوفیان، برای بررسی اوضاع کوفه و اطمینان از همراهی آنان بود. در گزارش ابن‌سعد، وقایع بسیار به هم پیچ می‌خورد. زمان حرکت امام از مدینه، ورودش به مکه و مدت اقامتش در آن‌جا، زمان رسیدن نامه‌های کوفیان و زمان فرستادن مسلم معلوم نیست. وقایع بسیار پس و پیش نقل شده و ترتیب آنها کاملاً به هم ریخته است. نخست حرکت امام حسین علیه السلام از مکه گزارش شده و حتی حوادث دیدار فرزودق در صفاح و دیدار دیگری در منزل ثعلبه و بیابانی دیگری در مسیر عراق راویت شده و بعد از آن خبر رسیدن نامه‌های کوفیان آمده و سپس رفتن مسلم طوری بیان شده که گویی هیچ ارتباطی با دعوت‌های مکرر کوفیان ندارد، با توجه به این که مدت اقامت ایشان در مکه را هم مشخص نمی‌کند، این تصور ایجاد می‌شود که حسین بن علی علیه السلام تا به مکه رسید، مسلم را به کوفه فرستاد و با رسیدن دعوت کوفیان به سوی کوفه رفت. طبق گزارش ابومخنف، امام حسین علیه السلام سوم شعبان به مکه رسید، دهم رمضان دعوت‌نامه کوفیان رسید و بعد از آن مسلم را به کوفه فرستاد و حدود چهار ماه در مکه مقیم بود.<sup>۲</sup>

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

### وقایع کوفه

ابن‌سعد حوادث کوفه و نیز وقایع بین راه مکه تا کربلا را به‌طور فشرده گزارش کرده و در کلیات، با گزارش ابومخنف هم‌اهنگ است. البته چند تفاوت جزئی در این قسمت وجود دارد؛ برای مثال در گزارش‌های دیگر آمده است که بعد از آمدن مسلم به کوفه، طرف‌داران یزید، از سهل‌انگاری نعمان بن بشیر در مقابل مسلم به او نامه نوشتند و حاکمی مقتدر را درخواست کردند. بعد از آن یزید کوفه را به عبیدالله بن زیاد سپرد.<sup>۳</sup> ولی ابن‌سعد از این نامه یادی نکرده و گفته است: یزید ترسید که نعمان بن بشیر ممکن است بر ضد حسین اقدامی نکند، لذا به زیاد بن ابی‌سفیان نامه نوشت و کوفه را به او سپرد.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۶۲-۶۵

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۶

۳. همان، ج ۴، ص ۲۶۲-۲۶۴

۴. طبقات الکبری، ص ۶۵

دوم این که طبق گزارش ابن سعد، مسلم سی نفر را برای حمله به عبیدالله بن زیاد در خانه هانی آماده کرده بود که ابن زیاد از سخنان شریک، احساس خوف کرد و از آن جا بیرون شد.<sup>۱</sup>

سوم این که می گوید، عمر بن سعد هر سه تقاضای مسلم بن عقیل را انجام داد؛ یعنی قرضش را ادا نمود، و بدنش را دفن کرد و به مردی شتر و هزینه سفر داد که نامه مسلم را به امام حسین علیه السلام برساند و او این نامه را در چهار منزلی - بدون این که مشخص کند، چهار منزلی کوفه یا مکه - به امام رساند.<sup>۲</sup>

چهارم این که طبق گزارش ابن سعد، بعد از رسیدن خبر قتل مسلم، علی اکبر به آن حضرت پیشنهاد کرد که برگردد؛ زیرا مردم کوفه اهل عدل هستند، ولی بنوعی گفتند، زمان رجوع نیست و امام حسین علیه السلام را به رفتن تحریض کردند.<sup>۳</sup>

در گزارش ابن سعد از دو خطبه امام در مقابل سپاه حُر و گفت گو و توافق امام با او و نیز دیگر خطبه های امام که بعد از آن تا کربلا ایراد کرده، و پیوستن تعدادی از شیعیان به امام و کشمکش امام با حر بر سر آن، یاد نشده است.

## وقایع کربلا

گزارش ابن سعد در وقایع مربوط به کربلا، با گزارش های دیگر تفاوت بیشتری دارد. ابن سعد پس از یادآوری رؤیای امام در قصر بنی مقاتل که در گزارش ابن مخنف هم آمده است، می گوید:

حسین وقتی به کربلا رسید، مضطرب شد؛ از نام آن پرسید، گفتند کربلاست، حسین فرمود: «یوم کرب و بلا» عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد را با چهار هزار نفر به سوی او فرستاد.<sup>۴</sup>

دیگر مشخص نیست که امام خود در کربلا فرود آمد یا حر او را به فرود مجبور کرد. از قاصد ابن زیاد به حر که دستور داد امام را در سرزمین بی آب و علف نگه دار، اصلاً یاد نکرده و بدون این که زمان رسیدن امام به کربلا و علت توقف ایشان و زمان رسیدن عمر بن سعد را به کربلا یاد کند، به تعداد یاران امام در کربلا می پردازد و آنها را پنجاه مرد، نوزده نفر از خاندانش و بیست نفر دیگر که از سپاه عمر بن سعد به او پیوستند، یاد می کند.<sup>۵</sup> و بعد می گوید:

۱. همان، ص ۶۵-۶۶

۲. همان، ص ۶۷

۳. همان، ص ۶۷-۶۸

۴. همان، ص ۶۸

۵. همان، ص ۶۹

وقتی حسین عمر بن سعد را با کسانی که همراه او به قصد [نبرد] با امام آمده بودند، دید فرمود: «ای شماها! (یا هؤلاء) خدا به شما رحم کند! بین ما و شما چه شده است؟ این چه کاری است از شما ای مردم کوفه؟» آنان گفتند: «می ترسیم که تنخواه‌مان را قطع کند» (خفنا طرح العطاء). حسین گفت: «عطای نزد خداوند، برای شما بهتر است. بگذارید از جایی که آمدیم به آن جا برگردیم.» گفتند: «راهی برای آن نیست.» گفت: «بگذارید به ری برویم و با دیلمان جهاد کنیم.» گفتند: «راهی بر این کار هم نیست.» گفت: «بگذارید بروم دست در دست یزید بن معاویه بگذارم.» گفتند: «نه، ولی دست در دست عبیدالله بن زیاد بگذار!» حسین گفت: «اما این هرگز.» گفتند: «راهی جز این نداری.» این خبر به عبیدالله بن زیاد رسید؛ تصمیم گرفت که راه حسین را آزاد بگذارد. ولی شمر گفت: «اگر این مرد دست در برود، دیگر هرگز به او دست نخواهی یافت...» پس به شمر بن ذی الجوشن گفت: «به سوی عمر بن سعد برو! اگر دستور مرا انجام داد و با حسین جنگید، و گرنه گردن او را بزن و خود فرماندهی را به عهده بگیر!»<sup>۱</sup>

ورود شمر در شب نهم و حرکت دادن سپاه، مهلت خواستن امام در شب عاشورا و رخصت یاران در آن شب توسط امام حسین علیه السلام، مطالب بعدی است که ابن سعد گزارش می‌کند.<sup>۲</sup>

چنان که پیداست، در این گزارش، از گفت‌گویی امام با عمر بن سعد، و نیز نامه عمر بن سعد به ابن زیاد و دستور بستن آب بر امام حسین علیه السلام و یارانش، یاد نشده است. امام در آغاز ورود به کربلا، خطاب به کوفیان خطبه خواندند و طبق این گزارش، کوفیان قبل از این که عبیدالله بن زیاد به کشتن آن حضرت تصمیم بگیرد، برای امام راهی جز این که دست در دست عبیدالله گذارد، باقی نگذاشته بودند. ابن سعد گزارش ابومخنف را در اختیار داشته و در حوادث مربوط به کوفه از آن نقل کرده، ولی به گفت‌گویی امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد اصلاً اشاره نکرده است. این سخنانی که خطاب به مردم کوفه از امام آورده، در منابع دیگر وجود ندارد و با توجه به گزارش مستند ابومخنف و سیر وقایع عاشورا، بسیار بعید است. طبق این گزارش، امام حسین علیه السلام در دوم محرم به کربلا وارد شدند و سپاه عمر بن سعد در سوم محرم به کربلا رسید و تا هفتم محرم، بین این دو سپاه مشکلی نبود، تا این که دستور منع آب توسط ابن زیاد در هفتم محرم رسید. اما باز هم کار به جنگ نینجامید بود تا این که در نهم محرم، شمر به کربلا رسید. این گفت‌گویی که ابن سعد نقل کرده، باید در همان آغاز ورود سپاه عمر بن سعد به کوفه یعنی روز سوم

۱. همان، ص ۶۹.

۲. همان، ص ۷۰.

محرم بوده باشد. اگر مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام راهی جز تسلیم در مقابل ابن زیاد نگذاشته بودند، باید در همان آغاز، جنگ شروع می‌شد نه این که این خبر به کوفه برسد و ابن زیاد به پذیرش سخنان امام اظهار تمایل کند، و بعد شمر او را پشیمان سازد.

## وقایع روز عاشورا

ابن سعد در گزارش قیام امام حسین علیه السلام، وقایع روز عاشورا را بسیار با اختصار و اشاره‌گونه مطرح کرده و بیشتر به مقدمات و حواشی و حوادث بعد از قیام پرداخته است. تقریباً یک‌پنجم گزارش (بر اساس شمارش کلمات) از قیام (نه کل زندگی‌نامه) به مخالفت بزرگان اسلام با قیام ایشان مربوط می‌شود. حدود یک‌پنجم، به قیام توابعین و اشعار شاعران درباره امام می‌پردازد. ولی اصل قیام؛ یعنی حرکت امام از مکه تا شهادت ایشان را بسیار فشرده بیان می‌کند. به‌ویژه به وقایع مدت هشت روز اقامت در کربلا، چندان توجه نکرده و حوادث روز عاشورا را هم بسیار مجمل آورده است.

کل مطالبی که ابن سعد به طور فشرده از وقایع عاشورا نقل می‌کند عبارتند از:

دعای امام در صبح عاشورا و سخنانش خطاب به کوفیان که کشتن من بر شما روا نیست، پیوستن حر به امام، نفرین مردم عراق که او را فریفتند، شروع جنگ توسط سالم غلام عبیدالله بن زیاد، کشته شدن پسر سه ساله آن حضرت توسط عقبه بن بشر اسدی و کشته شدن ابابکر بن حسین توسط عبدالله بن عقبه غنوی، طواف یاران امام گرد او برای دفاع از آن حضرت و کشته شدن همه آنها، امان مردی شامی به حضرت علی اکبر علیه السلام، شهادت حضرت علی اکبر و قاسم بن حسن، غلبه عطش بر امام حسین علیه السلام آب دادن مردی به امام و اصابت تیر حصین بن نمیر به دهان امام در همین وقت، رفتن امام به سوی نهر و جلوگیری سپاه و اصابت تیری از مردی ابانی بر گلوئی امام، نفرین امام آنان را که با فرزند دختر پیامبرشان چنین کردند، سخن امام با سپاه کوفه که اگر دین ندارید آزاده باشد، باقی ماندن امام در همان حالت مدتی از روز، تحریک شمر به کشتن امام، حمله زرع بن شریک تمیمی و شکستن بازوی چپ امام و ضربت امام بر گردن او، حمله سنان بن انس نخعی با نیزه به ترقوه و سینه امام و افتادن امام بر زمین و بریدن سر او توسط سنان و خولی، شعر خولی در این باره و این که ابن زیاد چیزی به او نداد، ۳۳ زخم در بدن و صد و چند پاره شدن لباس امام، شمار کشته‌های طرفین: ۷۲ نفر از یاران امام حسین علیه السلام و ۸۸ نفر از سپاه عمر بن سعد و معرفی شهدای بنی هاشم و قاتلان آنها.<sup>۱</sup>

۱. همان، ص ۷۳-۷۵.

درباره یاران امام حسین علیه السلام فقط سه مطلب آمده است: پیوستن حربن یزید ریاحی به امام در روز عاشورا، و دو مطلب درباره شب عاشورا؛ یکی این که مردی گفت: من دین بر ذمه دارم و امام فرمود: «کسی که دین دارد همرا ما نیاید.» دوم این که به محمد بن بشر خضرمی گفته شد که فرزندت در مرز ری اسیر شده است. امام بیعت خود را از او برداشتند و فرمودند: برو برای آزادی فرزندت بکوش! اما او گفت: «درندگان مرا زنده بخورند اگر از تو جدا شوم!» پس آن حضرت پنج لباس که قیمتش هزار دینار بود، به او داد که برای آزادی فرزندش به کار برد.<sup>۱</sup> در گزارش ابن سعد، از نام یاران امام، سخنان، شرح جنگ‌ها، رجزها و نحوه کشته شدن آنها، اصلاً یادی نشده و از نبرد یاران فقط این مقدار آمده که امام زره‌اش را پوشیده بود و یاران گرد او طواف می‌کردند و پیش روی او می‌جنگیدند تا همه کشته شدند.<sup>۲</sup>

ابن سعد دو خطبه امام را به طور فشرده و نقل به معنا آورده است: یکی خطبه ایشان بعد از رسیدن عمر بن سعد به کربلا<sup>۳</sup> و دوم خطبه روز عاشورا در مقابل سپاه عمر بن سعد:

من نیادم مگر بعد از نامه‌های شما که نوشته بودید سنت، مرده و نفاق سر بر آورده و حدود تعطیل گشته است. بیا تا خداوند به وسیله تو، امت محمد صلی الله علیه و آله را اصلاح کند. اکنون اگر این را خوش نداری، بر می‌گردم. به وجدانتان مراجعه کنید و ببینید که می‌توانید مرا بکشید؟ آیا من فرزند دختر پیامبران و فرزند پسر عموی پیامبر و اولین مؤمن به او نیستم؟ آیا حمزه و جعفر عموی من نبودند؟ آیا سخن رسول الله صلی الله علیه و آله را درباره من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود: «این دو، سید جوانان بهشتند.» و اگر در این سخن تصدیق نمی‌کنید، از جابر بن عبد الله و ابوسعید خدری و انس بن مالک و زید بن ارقم بپرسید.

وی سپس به سخن شمر در جواب امام اشاره می‌کند که گفت: «خدا را به زبان بپرستم اگر بدانم که حسین چه می‌گوید.»<sup>۴</sup>

### حوادث بعد از عاشورا

ابن سعد تعداد شهدای اهل بیت به اضافه عبدالله بن یقطر، مسلم بن عقیل، مردی از آل سفیان به نام حارث بن عبدالمطلب و سلیمان مولای حسین را که در بصره کشته شدند، ۲۲

۱. همان، ص ۷۱.

۲. همان، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۶۹.

۴. همان، ص ۷۲.

نفر می‌شمارد. در روایت‌های دیگر، از تعداد اسرا یادی نشده، اما در این گزارش اجمالی، در باره اسرا می‌نویسد:

از اهل بیت حسین که همراه او بودند، جز پنج نفر باقی نماندند: علی بن‌الحسین علیه السلام که نسل حسین از او باقی مانده که مریض و همراه زنان بود؛ حسن بن‌حسن بن‌علی که دارای فرزند و نسل است؛ عمر بن‌حسن بن‌علی که فرزندی از او باقی نمانده؛ قاسم بن‌عبدالله بن‌جعفر و محمد بن‌عقیل اصغر. اینان ضعیف بودند و به همراه زنان که شامل زینب و فاطمه دختران علی، فاطمه و سکینه دختران حسین، رباب همسر حسین که مادر سکینه و عبدالله رضیع بود و ام‌محمد بن‌حسن بن‌علی - همسر علی بن‌الحسین علیه السلام - به همراه غلامان و کنیزکانشان به همراه سر حسین و سرهای یاران، به نزد ابن‌زیاد برده شدند...<sup>۱</sup>

متأسفانه در منابع دیگر، از تعداد اسرا یادی نشده تا بتوان این سخن ابن‌سعد را با آنها مقایسه نمود. فقط در روایت ابومعشر در *الامامه و السیاسة* ابن‌قتیبه دینوری و *عقد الفرید*، اسرا دوازده پسر بچه یاد شده که قطعاً صحیح نیست. این پنج نفر که در این جا نام برده شده هم صحت ندارد؛ چون حسن بن‌حسن بن‌علی علیه السلام زخمی شد و توسط اقوام مادرش نجات یافت و جز در این گزارش، در جای دیگر یاد نشده که او در بین اسرا بوده است. فرزندان عبدالله بن‌جعفر هم در کربلا شهید شدند و غیر از آن دو، کسی از فرزندان عبدالله با امام نبوده و در این گزارش فقط از عمر بن‌حسن یاد شده است.

در وقایع بعد از شهادت امام، گزارش ابن‌سعد، حاوی جزئیات بیشتری است؛ از جمله: تعیین جایزه هزار درهمی از طرف عمر بن‌سعد برای دو فرزند عبدالله بن‌جعفر که از بین اسیران گریخته و به زنی پناه برده بودند و ذبح آنها توسط عبدالله بن‌قطبه طائی شوهر آن زن<sup>۲</sup>، تعداد بازماندگان کاروان امام حسین علیه السلام، غارت کاروان و معرفی کسانی که لباس، شمشیر و یا چیزی دیگری از امام برده بودند، تصمیم شمر به کشتن علی بن‌حسین که بیمار بود و جلوگیری عمر بن‌سعد از این کار،<sup>۳</sup> گفت‌گویی ابن‌زیاد، با امام سجاد و تصمیم ابن‌زیاد به قتل او و فریاد حضرت زینب علیه السلام که «اگر او را می‌کش مرا هم بکش» و انصراف ابن‌زیاد از این کار، گفت‌گویی ابن‌زیاد با آن بانو، اعتراض زید بن‌ارقم به عبیدالله هنگامی که با چوب بر سر حسین می‌زد، حبس اسیران به دستور ابن‌زیاد در قصر، دفن سرها توسط ذکوان ابو‌خالد در جنابه و رفتن به کربلا و دفن اجساد آنان، دفن امام

۱. همان، ص ۸۱.

۲. همان، ص ۷۷.

۳. همان، ص ۷۸.

حسین علیه السلام توسط غلام زهیر بن قین، پشیمانی عمر بن سعد، دستور یزید به فرستادن بازماندگان کاروان امام به شام، قرض دادن ده هزار درهمی ابو خالد زکوان به آنان، فرستادن زحر بن قیس جعفی توسط ابن زیاد خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام و پر آشک شدن چشمان یزید بعد از شنیدن این خبر، سخن یزید که: «من به فرمان برداری شما بدون کشتن حسین راضی تر بودم. چنین است عاقبت سرکشی و جدایی» و تمثل به این شعر: «هر که جنگ را بچشد، طعم آن را خواهد یافت»، فرستادن سر امام توسط محفز بن ثعلبه عائدی برای یزید و سخن یزید که «حسین کتاب خدا را نخوانده» که، الله توئی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء، اعتراض مردی از انصار به یزید هنگامی که با چوب بر لبان حسین می زد که «من دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن جا را می بوسید» ورود اسیران به محفل یزید در حالی که آنان را به ریسمان بسته بودند، و سخن علی بن الحسین که «ای یزید! چه گمان داری اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما را بسته در ریسمان ببیند» و شرمساری یزید و باز کردن ریسمان، سخنان حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلام و پاسخ یزید که ابن زیاد بر او شتاب کرده است، سخنان یزید با علی بن الحسین که «پدرت پیوند فامیلی با مرا برید و با من بر سر حکومتم به نزاع برخاست»، سخن مردی از شام که «غلامی اسیران اینها بر ما حلال است»، سه روز ماتم گرفتن زنان آل بنی سفیان بر امام حسین علیه السلام، سخن فاطمه دختر علی به زن یزید که چیزی برای ما نمانده است و پرداخت دو برابر هر چیزی که آنان ادعا کردند از طرف یزید، گفت گوی عمرو بن حسن با خالد بن یزید، دستور یزید به بازگرداندن اسیران به مدینه، فرستادن سر امام حسین علیه السلام برای عمرو بن سعید بن عاص فرمان دار مدینه و دفن آن در بقیع، ماتم بنی هاشم و اظهار سرور مروان و عمرو بن سعید و اعلام ابن خبر از طرف عمرو، اعتراض ابن ابی حبیث از بنی اسد بن عبد العزی بن قسی و تهدید او توسط عمرو که فاطمه هم از ما خاندان است.<sup>۱</sup>

ابن سعد در پایان گزارش، قیام توابین و شکست آنان را به طور فشرده گزارش می کند. بعد سخن عبد الملک را می آورد که به حجاج گفت: «از ریختن خون بنی عبد المطلب بپرهیز که دیدم آل حرب دست به خون آنان آلوده کرد، زوال یافت». سپس اشعاری را از سلیمان بن قته، ابوالاسود الدثلی و دو قطعه شعر بلند از عبید الله بن حر در رثای امام حسین علیه السلام نقل می کند و با آن گزارش خود را به پایان می برد.<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۸۴.

۲. همان، ص ۹۲-۹۶.

## نتیجه

گزارش ابن سعد از نظر تاریخی، از قدیمی‌ترین گزارش‌های موجود از قیام امام حسین علیه السلام به‌شمار می‌آید که در اوایل قرن سوم نوشته شده است. شواهد تاریخی و بررسی گزارش ابن سعد، هر دو نشان می‌دهد که او نگرش عثمانی داشته و در گزارش زندگی و قیام امام حسین علیه السلام - خواسته و یا نخواسته - تحت تأثیر تمایلات فکری و سیاسی، گزارش کاملاً جانب‌دارانه از واقعه عاشورا نقل کرده است. شاید به دلیل همین نگرش عثمانی، گزارش او از قیام عاشورا مورد اقبال وسیع تاریخ‌نگاران و رجال‌شناسان مکتب شامی مثل ابن عساکر، ذهبی، ابن حجر، مزی، ابن کثیر و ابن تیمیه قرار گرفته است؛ برای مثال، ابن تیمیه در حالی که به شدت بر ابومخنف، هشام و پدرش محمد بن سائب حمله می‌کند و آنان را کاذب و ناآگاه از سند تو صیف می‌نماید، از ابن سعد و زبیر ابن بکار، تمجید می‌کند و آنها را به علم و وثاقت و اطلاع وصف می‌نماید.<sup>۱</sup>

## گزینش روایات

بی‌تردید ابن عد از روایاتی که درباره زندگی و مقتل امام بوده، گزینش کرده است. شاهد روشن این گزینش، این که وی، مقتل ابومخنف را در اختیار داشته و در بیان سند گزارش، تصریح می‌کند که علاوه بر راویان گزارش واقدی، کسانی دیگری هم به من روایت کرده‌اند. وی از لوط بن یحیی الغامدی (ابومخنف)، محمد بن بشیر الهمدانی و غیره یاد می‌کند؛ ولی مطالب، روشن می‌سازد که بخش عمده‌ای از مطالب ابومخنف را نقل نکرده است.

## نگاه جانب‌دارانه از بنی‌امیه به یزید

لحن گزارش ابن سعد درباره معاویه، یزید و بنی‌امیه، جانب‌دارانه است. در گزارش ابن سعد، هیچ مطلبی درباره اعتراض مسلمانان به نامشروع بودن خلافت یزید وجود ندارد. گزارش چنان آغاز می‌شود که گویی دیگری با یزید بیعت کردند، ولی امام حسین علیه السلام با او بیعت نکرد و بسیاری از بزرگان امت، امام را از قیام و تفرقه بین امت بر حذر داشتند، ولی ایشان نپذیرفتند.

ابن سعد در آن جا که به یزید و حکومت بنی‌امیه مربوط می‌شود، متن سخنان و نامه‌ها را نقل کرده و آنها را به صورت مسلم بیان می‌دارد؛ برای مثال، سخن معاویه در توصیه به

۱. ابن تیمیه، راس‌الحسین علیه السلام، ص ۱۹۸.



یزید در مدارا با حسین و نیز سفارش یزید به ولید فرمان‌دار مدینه در مدارا با آن حضرت، متن نامه یزید به ابن‌عباس و متن نامه مروان و عمرو بن سعید به ابن‌زیاد در لزوم مدارا با امام حسین علیه السلام را نقل کرده که این مطالب، در گزارش ابومخنف، ابومعشر و هشام بن محمد و تاریخ طبری، بقوی و الامامه و السیاسة نقل نشده است. همچنین کسانی که امام را از رفتن به عراق نهی کردند، بیش از دیگران نقل کرده و سخنانی که وی به برخی از این افراد نسبت می‌دهد، صریحاً نکوهش این حرکت را می‌رساند.

### سانسور خطبه‌ها و نامه‌های امام حسین علیه السلام

سانسور خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان امام حسین علیه السلام از مهم‌ترین شاخصه‌های گزارش ابن سعد است. وی از علت مخالفت امام با بیعت و پاسخ ایشان را به کوفیانی که در زمان معاویه او را به قیام کرده بودند، اصلاً یاد نکرده است. وی سخن محمد بن حنفیه را در مخالفت با این دعوت آورده و سخن از تردید امام در پذیرش یا رد دعوت کوفیان دارد. وی با این که سخن معاویه با یزید بعد از گفت‌گو با امام حسین علیه السلام در مکه را نقل کرده، به اصل و یا مضمون گفت‌گوی امام با معاویه، و پاسخ امام را در مقابل کسانی که او را از رفتن به عراق نهی کردند، پاسخ امام به نصیحت ابن‌عباس بعد از نامه یزید، نامه‌های امام به مردم کوفه و بصره و خطبه‌های ایشان در مسیر مکه تا کربلا، و همچنین اشعار، رجزها، خطبه‌ها و شعارهای یاران امام حسین علیه السلام در کربلا اصلاً اشاره نکرده است.

### نگاه نکوهش‌گرانه به اهداف کوفیان

ابن سعد از طرفی، به انگیزه‌های دعوت کوفیان از امام و نیز انگیزه امام در قیامش، اشاره کرده که دقیقاً تبلیغات بنی‌امیه درباره آنان است. با این که هدف اصلی شیعیانی که بر صلح امام حسن علیه السلام اعتراض داشتند و نیز کسانی که امام را به قیام دعوت می‌کردند، اصلاح امر بود.<sup>۱</sup> این مطلب در نامه‌های آنان، به روشنی بیان شده است. و هدف امام نیز از قیام همین بوده که در خطبه‌ها و نامه‌هایش، به روشنی منعکس شده است. ولی ابن سعد درباره انگیزه کوفیان، سخنان محمد بن حنفیه<sup>۲</sup> را مبنی بر این که کوفیان می‌خواهند با اهل بیت دنیا را بخورند، آورده، در حالی که از هیچ یک از سخنان امام که هدفش را بیان می‌کند، یاد نکرده و سخنان عبدالله بن عمر که «تو ذریه رسول الله هستی و به دنیا

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۱.

۲. طبقات الکبری، ص ۵۴.

نمی‌رسی»<sup>۱</sup> و نامه یزید به ابن عباس که مردمانی از شرق، او را به خلافت امید داده‌اند،<sup>۲</sup> مطرح کرده است. بنابراین به‌طور غیرمستقیم، انگیره امام حسین علیه السلام را دنیاطلبی می‌خواند. ابن سعد بدون این که متن و یا دست‌کم مضمون نامه‌های مردم کوفه را نقل و یا به آن اشاره کند و بدون این که به اختناق حاکم بر کوفه توسط ابن زیاد بپردازد، (مثل سخنان تهدیدآمیز او در بصره و گردن‌زدن قاصد امام حسین علیه السلام)<sup>۳</sup> و خطبه تهدیدآمیز او در کوفه<sup>۴</sup> و بدون اشاره به اکراه مردم از رو به رو شدن با امام چنین وانمود می‌کند که کوفیان در تسلیم شدن یا کشتن آن حضرت، بیش از عبیدالله اصرار داشتند.<sup>۵</sup>

ابن سعد به کوفیان نسبت می‌دهد که در جواب امام که چرا چنین کرده‌اند، گفتند که از ترس قطع حقوق به جنگ او آمده‌اند و در عین حال به آنان نسبت می‌دهد که هیچ یک از سه پیشنهاد امام را نپذیرفتند و گفتند: «جز این که حکم عبیدالله بن زیاد را درباره خود بپذیری راهی نداری.» و جالب این است که بعد از این سخن می‌گوید:

عبیدالله بن زیاد با شنیدن این سه پیشنهاد، می‌خواست آن را بپذیرد ولی شمر نگذاشت.<sup>۶</sup>

البته ابومخنف با ذکر این سه پیشنهاد، با نقل روایتی از عقبه بن سمران (غلام رباب همسر امام حسین علیه السلام) که از مکه تا شهادت امام در کنار او بود) چنین پیشنهادی را از سوی امام رد می‌کند.<sup>۷</sup> و احتمالاً این پیشنهادها از خود عمر بن سعد بوده است.

سانسور نگرش‌های عثمانی در سپاه عمر بن سعد

در گزارش ابومخنف، نقش عثمانیه یا طرفداران حکومت بنی‌امیه در واقعه عاشورا بسیار محسوس است؛ برای مثال، بعد از بیعت کوفیان با مسلم، تعدادی از اشراف کوفه از جمله عمر بن سعد، به یزید نامه نوشتند: «اگر کوفه را می‌خواهی، فرد قوی‌تری بر کوفه بگمار.»<sup>۸</sup> در هنگام ورود قاصد ابن زیاد به کربلا که دستور داده بود، امام حسین علیه السلام را در

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۶۰.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵ - ۲۶۷؛ ارشاد، ص ۴۲ - ۴۴.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۸، به بعد ارشاد؛ ج ۲، ص ۴۴ به بعد.

۵. طبقات الکبری، ص ۶۹.

۶. همان.

۷. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵.

۸. همان، ج ۴، ص ۲۶۴.

سرزمینی بی آب و علف فرود آورد، گفت گوی تند بین ابوشعشاء کنندی از یاران امام، با مالک بن نسیر قاصد ابن زیاد رخ می دهد. قاصد در جواب ابوشعشاء می گوید: «من امام (یعنی یزید) را اطاعت کرده‌ام.»<sup>۱</sup> بعد از ورود عمر بن سعد به کربلا نیز در حالی که اشراف کوفه از رو به رو شدن با امام شرم داشتند، کثیر بن عبدالله شعبی داوطلب شد تا به نزد امام برود و از او بخواهد که برای چه آمده است. وی به عمر بن سعد گفت: «به خدا اگر بخواهی، او را به نیرنگ می کشم.»<sup>۲</sup> هم چنین که در گفت‌گوهایی که در روز عاشورا، بین برخی از اصحاب امام حسین علیه السلام و تعدادی از سپاه عمر بن سعد صورت گرفت، تقابل دیدگاه حزب علوی و حزب عثمان به خوبی نمایان است.<sup>۳</sup> ولی در گزارش ابن سعد، هیچ‌گونه اثری از نقش عثمانیه در واقعه عاشورا نیست و به جای آن، بر نکوهش مردم عراق بسیار تأکید شده است.

ابن سعد درباره معاویه، یزید، و حتی مروان و ابن زیاد، بسیار محتاطانه گزارش می کند، ولی درباره امام حسین علیه السلام و مردم کوفه، بسیار بی باک و بی ملاحظه است. وی از طرفی با جمع‌آوری مطالب، کوشیده تا قتل امام را مقدر الهی جلوه دهد و از طرفی درباره امام عملاً چنین وانمود کرده که ایشان عجله کردند. وی با نقل سخنان بزرگان اسلام که آن حضرت را از رفتن به عراق منع کردند و حتی حرکت امام را نکوهش نمودند، حرکت ایشان را از نظر دینی، خروج بر امام و دنیا طلبی و از نظر سیاسی، اشتباه معرفی می کند. نحوه تنظیم این سخنان، به خوبی گویای جانب‌داری ابن سعد از مخالفان امام حسین علیه السلام است. با اعتمادی که محدثان اهل سنت به ابن سعد دارند، این گزارش، تفکر غالب محدثان اهل سنت را درباره قیام امام حسین علیه السلام تغییر داده و آنان حرکت امام را کاری نادرست می پندارند. آنان هر چند ممکن است کشتن امام را هم نکوهش نمایند، بیشتر آنان اقدام او را بر ضد یزید تأیید نمی کنند.

۱. همان، ج ۴، ص ۳۰۸ و ۳۰۹.

۲. همان، ج ۴، ص ۳۱۴.

۳. همان، ج ۴، ص ۳۳۱. ابومخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم از دی روایت می کند که نامه‌ای از عبیدالله بن زیاد، به عمر بن سعد رسید که در آن نوشته بود: «اما بعد اب بر حسین و یارانش ببند و نگذار که قطره‌ای آب بخورد؛ همان گونه که با تقی زکی مظلوم امیر المؤمنین عثمان بن عفان انجام دادند». عمر بن سعد سه روز پیش از کشته شدن حسین - یعنی هفتم محرم - عمرو بن حجاج را با پانصد سوار فرستاد که بر آب موضع بگیرد و نگذارد حسین و یارانش آب بردارند. بعد از دستور عبیدالله بن زیاد، ابن ابی‌حصین از دی که در دفتر بجیله ثبت بود به حسین گفت: «یا حسین به ابن اب که چون جگر آسمان است می نگری! به خدا که از آن نخواهی نوشید تا تشنه کام بمیری.» حسین گفت: «دایا او را تشنه کام بکش! و هرگز نبخش! تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۴.

با توجه به جهت‌گیری‌ها و گزینش‌های ابن‌سعد، می‌توان گفت که گزارش او را مخالفان حرکت امام حسین علیه السلام تنظیم کرده‌اند و این گزارش بیان‌گر تفکر و تحلیل خاص از واقعه عاشورا است و بی‌تردید این گزارش، تصویر و تحلیل وارونه و غیرواقعیانه و جانب‌دارانه از بنی‌امیه، ارائه کرده و شکل‌گیری ذهنیت نادرستی از قیام امام حسین علیه السلام در نزد اهل سنت و تحریف قیام عاشورا را باعث شده است.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## فہرست منابع

۱. ابن تیمیہ، تقی الدین ابی العباس احمد، *راس الحسین*، تحقیق دکتر السید الجمیلی، بی تا، بی نا.
۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *الاصابه فی تميز الصحابه*، بیروت، دارالکتب العلمیہ، بی تا.
۳. ----- *تهذیب التهذیب*، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴.
۴. ابن سعد، محمد بن منیع، *ترجمہ الامام الحسین علیہ السلام و مقتله*، قم، مؤسسہ آل البیت، ۱۴۱۵.
۵. -----، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار صاد، بی تا.
۶. ابن عبد ربہ اندلسی، *العقد الفرید*، بیروت، دارالکتب العلمیہ، چاپ اول، ۱۴۰۴ قمری.
۷. ابن عساکر، ابی القاسم علی بن الحسن، *تاریخ مدینہ دمشق*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.
۸. ----- *ترجمہ ریحانہ رسول اللہ ﷺ الامام الحسین علیہ السلام من تاریخ مدینہ دمشق*، مجمع احیاء الثقافہ الاسلامیہ، بی جا، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۹. ابن کثیر الدمشقی، ابی الفداء اسماعیل. *البدایہ و النہایہ*، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.
۱۰. ابو مخنف، لوطن یحیی بن سعید بن مخنف بن مسلم الازدی الغامدی، *مقتل الحسین علیہ السلام* (المتخذ من تاریخ الامم والملوک للمورخ)، قم، کتابخانہ آیہ اللہ العظمی السید شہاب الدین المرعشی النجفی، ۱۳۹۸ ق.
۱۱. -----، *التاریخ الکبیر*، دیار بکر، مکتبہ الاسلامی، بی تا.
۱۲. اصفہانی، ابوالفرج، *الاعانی*، بیروت، داراحیاء تراث عربی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۳. بحرانی، ابن شعبہ، *تحف العقول عن ال الرسول*، قم، انتشارات اسلامی جامعہ مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۱۴. بستی، محمد بن حیان، *المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین*، بی تا، بی نا، بی جا.
۱۵. بغدادی، اسماعیل پاشا، *ابضاح المکنون علی ذیل کشف الظنون*، داراحیاء التراث، بی تا، بی جا.

۱۶. بغدادی، خطیب، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
۱۷. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، *انساب الاشراف*، قم، مجمع احیاء و الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۹ق.
۱۸. ترمذی، ابی عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سوره، *سنن الترمذی*، دارالفکر للطباعه و النشر، بی تا.
۱۹. تستری، شیخ محمد تقی، *قاموس الرجال*، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۲۰. ثعالبی، ابومنصور، *الاعجاز و الایجاز*، بی جا، بی تا، نسخه تراث.
۲۱. جاحظ، *البيان و التبیین*، بیروت، دارمکتبه هلال، ۱۴۲۳ق.
۲۲. جعفریان، رسول، *منايع تاريخ اسلام*، قم، انتشارات انصاریان، چاپ اول، بی تا.
۲۳. حموی، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، بیروت، داراحیاء التراث العربی - ۱۳۹۹ ق ۱۹۷۹ م.
۲۴. دینوری، ابن قتیبہ، *الامامه و السیاسه*، انتشارات الشریف الرضی، بی جا، ۱۳۷۱.
۲۵. -----، *عیون الاخبار*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۲۶. دینوری، ابوحنیفه، *اخبار الطوال*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۹۶۰.
۲۷. -----، *سیر اعلام النبلاء*، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ نهم، ۱۴۱۳ و ۱۹۹۳ م.
۲۸. -----، *تاریخ الاسلام و وفيات الاعیان و المشاهیر*، بیروت، دارالکتب العربی چاپ اول، ۱۹۹۰.
۲۹. شمس الدین، محمد مهدی، *انصارالحسین علیہ السلام*، چاپ اول، بی تا، ۱۳۹۵ ق - ۱۹۷۵ م.
۳۰. صحتی سردودی، محمد، *تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین علیہ السلام*، تهران، چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۳.
۳۱. طبرسی، امین الاسلام، ابی علی الفضل بن الحسن، *اعلام السوری باعلام الهدی*، قم، مؤسسه ال البيت، ۱۴۱۷ ق.
۳۲. -----، *مجمع البيان فی تفسیر القرآن*، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۳۳. طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، بیروت، مؤسسه الاعلمی، بی تا.

۳۴. طبسی، محمدجعفر، رجال الشیعه فی مسانید السنه، قم، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۳۵. عاملی، سیدجعفر مرتضی، الصحیح من السیره، بیروت، دارالسیره، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
۳۶. عثمان بن عبدالرحمان، مقدمه ابن الصلاح، تحقیق ابوعبدالرحمان صلاح بن محمد بن عویضه، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۶ - ۱۹۹۵ م.
۳۷. مجلسی، شیخ محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳.
۳۸. مزنی، تهذیب الکتب، تحقیق، دکتر بشار عواد معروف، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۳ - ۱۹۹۲ م.
۳۹. مفید، ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، الجمل، قم، مکتبه داوری، بی تا.
۴۰. منقری، نصر بن مزاحم، واقعہ صفین، بی جا، مؤسسه العربیه الحدیثه للطبع و النشر و التوزیع، چاپ سوم، ۱۳۸۲ق.
۴۱. نویری، شهاب الدین، نهایه الارب فی فنون الادب، قاهره، دارالکتب و الوثائق القومیه، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
۴۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، مؤسسه نشر فرهنگ اهل بیت بی تا، بی جا.